

و چند شعر دیگر

# امیرکام

آلن گینزبرگ

ترجمه رامتین

نام کتاب: آمریکا و چند شعر دیگر

منتخب اشعار

سروده‌ی آلن گینزبرگ

ترجمه: رامتین - زمستان 1387

تهران - ایران

طرح جلد: کیا شاه‌حسینی

نشر الکترونیکی «ضیافت» با هم‌کاری مجله‌ی «چراغ»

کتاب ضمیمه‌ی شماره‌ی 50 ماهنامه‌ی الکترونیکی «چراغ»، اسفند ماه 1387

«چراغ» ماهنامه‌ی دگرباشان جنسی ایران است که توسط «سازمان دگرباشان جنسی ایران» در تورنتو، کانادا منتشر می‌شود. برای اطلاعات بیشتر در مورد سازمان، می‌توانید به آدرس وبسایت آن: <http://cheraq.irqo.org> مراجعه کنید. در آن‌جا می‌توانید اطلاعات مربوط به سازمان را دریافت و همچنین شماره‌های گذشته‌ی ماهنامه را در فرمت پی‌دی‌اف دانلود کنید. برای تماس با سازمان می‌توانید از آدرس ایمیل سازمان: [board@irqo.org](mailto:board@irqo.org) استفاده کنید. برای اشتراک مجله‌ی «چراغ» می‌توانید ایمیلی به آدرس: [member@irqo.org](mailto:member@irqo.org) بفرستید. «سازمان دگرباشان جنسی» ایران، یک سازمان غیرانتفاعی (NGO) است و اهداف اصلی آن برپایه‌ی حمایت از حقوق اقلیت‌های جنسی ایرانی شکل گرفته است و به صورت مستقیم هیچ‌گونه فعالیت سیاسی انجام نمی‌دهد. مدیرمسئول سازمان ساقی قهرمان است که سردبیری مجله‌ی «چراغ» را هم برعهده دارد.

وبسایت «ضیافت»، نشر الکترونیکی در دست احداث دگرباشان ایرانی است که توسط حمید پرنیان، دگرباش ایرانی مقیم ترکیه هدایت می‌شود. آدرس الکترونیکی فعلی سایت این است: <http://www.ziaafat.org> وبسایت «ضیافت» قرار است محلی برای انتشار آثار فرهنگی اجتماعی هنری کویبر ایرانی باشد. هیات تحریریه‌ی ماهنامه‌ی الکترونیکی «چراغ» تصمیم گرفته‌اند تا از وبسایت «ضیافت» به عنوان محلی برای نشر کتاب‌های الکترونیکی ضمیمه‌ی مجله استفاده کنند. این اولین کتاب ضمیمه‌ی تولید مشترک «چراغ» و «ضیافت» است. امیدواریم این روند تداوم داشته باشد.



آلن گینزبرگ و پیتر اورلوفسکی - 1979 میلادی

برای مجتبی  
پسری جنوبی  
که کنار ساحل خلیج فارس  
روح من را میان انگشت‌های کوچک و شکننده‌اش  
روانی کرد

و برای آلن گینزبرگ و دوست پسرش  
پیتر اورلوفسکی  
برای چهل سال زندگی مشترک و زندگی‌ای آزاد

و برای زندگی  
که چقدر فراموش شده است

رامتین

## فهرست:

مقدمه: مردی به نام آلن گینزبرگ

سخن مترجم

شعرها

1 - پانوشتی برای زوزه

2 - آمریکا

3 - اون درختها

4 - تو رو خدا

5 - آوازهای پدر مرگ

6 - یک ترانه‌ی شرقی

7 - خانه‌داری

8 - ترجیع‌بند

9 - حزن

10 - یک ترانه‌ی غربی

11 - سلامی به جهان

12 - ترانه

13 - وقتی نور پدیدار می‌شود

14 - عضله‌ی گرفته

15 - مرگ و شهرت

16 - پنج صبح

17 - سوپرمارکتی در کالیفرنیا

18 - کیس‌آس

19 - گل سوسن

20 - طبقه‌ی چهارم، پایین، بالا، تمام شب نامه می‌نوشتیم

21 - هایکو

22 - تمام چیزی که شیر برد - یک ترانه

23 - هام بام!

24 - مزمور چهارم

25 - فراسوی واقعیت

فهرست آثار

مقدمه: مردی به نام گینزبرگ  
خلاصه شده از دانش‌نامه‌ی ویکی‌پدیا



آلن گینزبرگ و باب دیلون - 1975 میلادی

آروین آلن گینزبرگ (Irwin Allen Ginsberg) در سوم ژوئن 1926 در خانواده‌ی یهودی در نیوارک نیوجرسی در ایالات متحده متولد شد و در پنجم آپریل 1997 در این کشور درگذشت. بیشتر از همه چیز با شعر «زوزه/Howl» (1956) شناخته می‌شود که در آن به بزرگداشت دوستان‌اش در «نسل بیت» پرداخته، و آن‌چه به عنوان نیروهای ویران‌گر ماتریالیسم و سنت‌گرایی در ایالات متحده می‌دیده را محکوم کرده است.

#### زندگی خانوادگی

پدر آلن، لوئیس گینزبرگ شاعر، و معلم دبیرستان بود. مادر او، نوآمی لیورگرانت گینزبرگ، دچار اشکال مختلف بیماری پانارویا، و هم‌چنین عضو فعال حزب کمونیست بود و اغلب آلن و برادرش یوجین را به دیدارهای حزبی می‌برد. آلن بعدها گفت که داستان‌های قبل از خواب مادرش اغلب چنین چیزهایی بودند: «پادشاه خوب آخر سر از قلعه‌اش بیرون می‌آید، کارگران دردمند خویش را می‌بینند و مشکلات آن‌ها را حل می‌کند.» اولین نوشته‌های منتشر شده‌ی گینزبرگ، نامه‌های او به «نیویورک تایمز» در نوجوانی بودند که در آن به موضوعاتی سیاسی مانند جنگ دوم جهانی و حقوق کارگران می‌پرداخت. در نوجوانی مجبور بود مادرش را در جلسات روان‌درمانی همراهی کند، موضوعی که تأثیرش بعداً در شعر بلند «Kaddish for Naomi Ginsberg» عنوان می‌شود. در مدرسه بود که شروع به خواندن «والت ویتمن» کرد. بعد از حضور در دبیرستان و شرکت در کلاس‌های کالج ایالتی مونت‌کلر، با بورسیه‌ی «سازمان جوانان یهود» وارد دانشگاه کلمبیا شد و اولین نوشته‌های ادبی‌اش در ژورنال ادبی «کلمبیا ری‌وی‌یو» منتشر گشت و اولین فعالیت‌های جمعی ادبی‌اش را در دانشگاه داشت.

اولین سال دانشگاه با لوشین گِر آشنا شد، کسی که او را به محفلی ادبی معرفی کرد که تعدادی از اعضای آن بعداً «نسل بیت» را ساختند: جک کاروک، ویلیام اس باروز و جان سلون هولمز. در این محفل است که اولین بحث‌هایی شروع می‌شود که بعدها پایه‌ی برای شکل گرفتن قوی‌ترین شاخه‌ی ادبی ایالات متحده می‌شود.

در 1948 گینزبرگ در هرلم نیویورک شروع به خواندن اشعار «ویلیام بلیک» می‌کند و در توهمی هذیانی فرو می‌رود که بعدها در شعرهایش از آن سخن می‌گوید. در 1945 در سن فرانسیسکو با پیترو اورلوفسکی ملاقات می‌کند، در جا عاشق او می‌شود و تا پایان عمر کنار هم می‌مانند. اگرچه مانند یک زوج با هم زندگی می‌کردند، اما هر دو به هم اجازه داده بودند تا آزادانه با هر کسی که خواستند رابطه برقرار کنند.

### هتل نوشتن

گینزبرگ در جایی ادعا کرده بود که همه‌ی آثار او به نوعی یک زندگی‌نامه‌ی گسترش یافته هستند. «زوزه» تنها بیوگرافی خود گینزبرگ نیست، تاریخ هویت «نسل بیت» نیز هست. البته گینزبرگ بعدها ادعا کرد که هسته‌ی مرکزی «زوزه»، احساسات حل نشده‌ی درونی او نسبت به مادر شیوزوفرنیکاش بوده است.

آلن در 1957 جامعه‌ی ادبی آمریکا را رها کرد و به همراه پیترو اورلوفسکی، بعد از اقامتی کوتاه در مراکش، راهی پاریس شدند تا به گروه‌گری کورسو ملحق شوند. آن‌ها وارد هتل بیت شدند، جایی ناشناخته و ارزان‌قیمت در پاریس. ویلیام بارروز و دیگران هم به تدریج به آن‌ها ملحق شدند. این خلاق‌ترین زمانه‌ی تمامی آن‌ها بود. در این جا بود که گینزبرگ شعر بلند «گدیش» را تمام کرد؛ کورسو «بمب» و «ازدواج» را تمام کرد، و بارروز «ناهار عریان» را نوشت. تا زمان بسته شدن هتل در 1963، این شانس برای دنیای فرهنگ وجود داشت که یک عکاس، هارولد چپمن در آن زمان در پاریس بود و در همان هتل اقامت داشت، زندگی هنری «نسل بیت» را در زمان خلاقیت خویش، ثبت کند.

اگرچه «بیت» اشاره‌ی مستقیم به گینزبرگ و نزدیک‌ترین دوستانش دارد (کورسو، اورلوفسکی، کاراک، بارروز و ...) امروزه گذاره‌ی «نسل بیت» شامل بسیاری از دیگر شاعران و نویسندگانی می‌شود که گینزبرگ با آن‌ها ملاقات کرد و در اواخر دهه‌ی 1950 و اوایل دهه‌ی 1960 با آن‌ها دوست گشت. گینزبرگ هیچ‌وقت ادعا نکرده که رهبر این جنبش است، اما این چنین شد که هر کسی که با او دوست بود را عضو جنبش بیت حساب می‌کردند. از دوستان گینزبرگ که به قول او موضوعات و علایق یکسانی را در آثارشان دنبال می‌کردند، می‌توان از باب کافمن، امیر باراکا، دیان دی‌پریم، رابرت کریلی، دنیس لوورتو، فرانک اوهارا و کینث کوچ را نام برد. در اواخر میان‌سالی خویش، گینزبرگ رابطه‌ی بین «نسل بیت» و «هیپی‌های» دهه‌ی 1960 را با کسانی مانند تیموتی لیری، کن کی‌سی و باب دیلن برقرار کرد.

### مرگ

گینزبرگ بعد از یک عمر زندگی ادبی، در میان دوستان و فامیل در دهکده‌ی شرقی شهر نیویورک بر اثر سرطان کبد درگذشت. هفتاد سال سن داشت. در طول بیماری‌اش به طور مرتب می‌نوشت، آخرین شعرش را سی‌ام مارچ 1997 با نام «چیزی که سراغ‌اش نمی‌روم (نوستالژیا)» نوشته است.

### حق گی بودن

گینزبرگ علاوه بر فعالیت ادبی خویش، از فعالین سیاسی زمانه هم بود. دیدگاه‌های نزدیک به دیدگاه کمونیست‌ها داشت و از مخالفین فعال هر نوع جنگی، مخصوصاً جنگ ویتنام بود. علاوه بر این موثرترین رفتار اجتماعی او، آزادانه حرف زدن از هم‌جنس‌گرا بودن خویش بود. او خیلی زودتر از همه سراغ آزادی مردان برای دوست داشتن هم‌دیگر رفت و این را در اجتماع آمریکا مطرح کرد. او در 1943 در خویش «کوهستانی از هم‌جنس‌گرایی» کشف کرد. آزادانه این مساله را در شعر خویش مطرح کرد. هم‌چنین زمانی که در مورد خود در دانش‌نامه‌ی «Who's Who» می‌نوشت، از پیترو اورلوفسکی به عنوان همسر خویش نام برد. آزادانه حرف زدن او از جنسیت خویش، بعدها به عنوان پیشگام و راه‌گشای دیگران برای

ابراز آزادانهی هویت جنسیتی به شمار آمد. او مستقیم در مورد گی بودن خویش حرف می‌زد و دنبال استعاره و بازی کلمات برای بیان واقعیت نمی‌رفت.

### گینزبرگ در ایران

شخصیت آزاد و مثنی نوشته‌های گینزبرگ هیچ‌وقت اجازه نمی‌داد تا یک کتاب منسجم از او در بازار کتاب کشور داشته باشیم. یک بار ماهنامه‌ی کارنامه در حدود دوازده سال پیش ویژه‌نامه‌ی را به «نسل بیت» اختصاص داد و عکسی از گینزبرگ را در صفحه‌ی اول مجله چاپ کرد و با توجه به آزادی‌هایی که در زمان وزارت فرهنگ دکتر مهاجرانی وجود داشت، آزادانه از هم‌جنس‌گرا بودن گینزبرگ هم سخن به میان رفت. اما به جز چند نمونه شعر (سه ترجمه از زوزه، هایکوها توسط حمید پرنیان و چند متن معرفی) چیز دیگری را در اینترنت نمی‌توان یافت. «نسل بیت» را بیشتر با نام «نسل آزادی‌خواه» می‌شناسند. کسانی که روند عادی زندگی و سنت‌ها را کنار زدند و آن‌گونه که دوست داشتند زندگی کردند و مردند. امروز که این کتاب منتشر می‌شود، تنها یک نام از نام‌های اصلی بیت به صورت گسترده در ایران خوانده می‌شود: «ریچارد براتیگان» که طبیعتی استریت داشت و کتاب‌هایش مکرر در ایران ترجمه و منتشر می‌شوند و خوانندگان خاص خود را پیدا کرده است. براتیگان بیت را به ساده‌ترین شکل به خواننده توضیح می‌دهد: آزاد هستی که هر طوری می‌خواهی زندگی کنی، هر طوری دلت می‌خواهد ببینی و بنویسی؛ دنیا پر از چیزهای مجهولی است که می‌شود ساده‌تر مشاهده شوند.

این اولین بار است که کتابی به این صورت منسجم و گسترده از گینزبرگ در ایران منتشر می‌شود. دلیل اصلی انتشار این کتاب هم گی بودن گینزبرگ است. می‌خواهیم به خوانندگان خودمان نمونه‌ی درخشان از ادبیات و فرهنگ کویبر جهان را نشان بدهیم. نامی که زندگی کرد و زندگی را در میان کلمات سرود. صدها شعر از گینزبرگ باقی مانده‌اند و این دفتر کوچک، تنها معرفی‌ای بر شعر گینزبرگ است. امیدواریم در آینده فرصتی پیش آید تا بتوان شعرهای بیشتری از این شاعر بزرگ آمریکایی را به خواننده‌ی فارسی عرضه کرد.

### سخن مترجم

#### رامتین

آلن گینزبرگ را از سال‌های دانشگاه می‌شناختم. شاعر مورد علاقه‌ام نبود. اما دوست‌داشتنی شعر می‌گفت و این واقعیت را هم باید در نظر داشت که در دانشگاه‌های ایران، کسی زیاد بر روی شخصی چون گینزبرگ مانور نمی‌دهد. اغلب اوقات در کتاب‌های گلچین شعر می‌توان شعر «سوپرمارکتی در کالیفرنیا» را دید یا چیزی شبیه به آن. خیلی گذرا و سریع از او عبور می‌کنند. فقط در کتاب‌های چاپ شده در سال‌های بعد از 2000 است که می‌توان سخن آزاد از ادبیات کویبر را دید، آن هم بیشتر به لطف فمینیست‌ها تا کویبرهای گی عزیز. از همان سال‌ها، با رشد اینترنت، خبر داشتیم که شعر محبوب و معروف «زوزه» به فارسی منتشر شده است و در اینترنت موجود است (سه ترجمه‌ی مختلف، که هیچ کدام گویا نیستند). شنیده‌ام که چند شعر کوچک دیگر او هم ترجمه شده‌اند. اما در زبان فارسی، تنها یک شماره از ماهنامه‌ی «کارنامه» در سال دوم انتشارش، حدود هشت سال پیش بود که به صورتی منسجم

مطالبی را در مورد «نسل بیت» چاپ کرد و عکس صفحه‌ی اولش هم آلن گینزبرگ بود در کنار (اگر اشتباه نکنم) جک ساروک.

والث ویتمن را ولی دیوانه‌وار دوست داشتیم. والث ویتمن را سال دوم دانشگاه از تهران، خیابان انقلاب خریدم. یک نسخه‌ی کاهی چاپ انتشارات دانشگاهی آکسفورد در انگلستان، که در چهارصد و خورده‌یی صفحه، به قیمت ارزان 1700 تومان فروخته می‌شد. کتاب را خریدم و ترجمه‌ی مقدمه‌اش را برای درس «ترجمه‌ی ادبی» ارائه دادم. کتاب دو سال، هر جا که می‌رفتم، در کوله‌پشتی من بود. هر وقت که فرصت می‌شد، یک گوشه می‌نشستم و کتاب را باز می‌کردم و چند خط می‌خواندم و خدایا کتاب زنده بود، چقدر کتاب زنده بود. والث ویتمن پدر شعر نو آمریکا است. در سال‌هایی که آمریکا درگیر جنگ‌های داخلی خود بود، او تمام سنت‌های شعری و البته تمام سنت‌های زندگی را کنار گذاشت و نسخه‌ی اولیه‌ی «برگ‌های علف» را منتشر کرد. در صفحه‌ی اول آن، خود شاعر با شلوار جین و کلاه حصیری دیده می‌شود. عکسی که بیشتر از خود کتاب در زمانی که شاعرها همه در کت‌شلوارهای کاملاً رسمی ظاهر می‌شدند، جنجالی شد. کتاب از یک سنت پیروی می‌کرد، روش شعرگونه‌ی کتب مقدس، مخصوصاً کتب مقدس عهد عتیق. جمله‌های بلند موزون که بیشتر مواقع از هیچ سنت خاص شعری استفاده نمی‌کنند و وزن خاصی ندارند و صرف توصیف آن‌ها و زبان‌شان خیره‌کننده است. والث ویتمن ولی طوری می‌نوشت که در روح آدمی فرو می‌رفت. زندگی را ستایش می‌کرد. آمریکا را ستایش می‌کرد. واقعیت‌ها را بازگو می‌کرد. برای ما می‌گفت که بیایید زندگی کنید، بیایید زندگی کنید.

نسل بیت همه چیز خود را از والث ویتمن دارد. آن‌ها در میانه‌ی قرن بیستم ظاهر شدند و تمام سنت‌های زندگی و سنت‌های مرسوم ادبی را کنار زدند تا فقط خودشان باشند و زندگی خودشان. آلن گینزبرگ مشهورترین‌شان بود. مردی که زندگی خانوادگی خودش را رها کرد تا با دوست پسرش زندگی کند. مردی که آزاد بود و هیچ قید و بندی برای خودش و زندگی طلب نمی‌کرد. مردی که در جست‌جوی فهمیدن بود. اصالتی یهودی داشت، اما بیشتر عمر خود را سرگرم عرفان (بیشتر نمونه‌ی شرقی و بودایی آن) گذراند. شعرهای او صریح، روشن و خیره‌کننده هستند. وقتی زمستان امسال، به لطف اینترنت، توانستم مجموعه‌یی از شعرهای گینزبرگ را داشته باشم، وقتی آن‌ها را پرینت زدم و خیلی زود همه‌ی شعرها را بلعیدم، فهمیدم که یک دیوانه‌ی محشر پیدا کردم که فوق‌العاده می‌نویسد. و همان‌جا تصمیم گرفتم این جانور را به خواننده‌های فارسی زبان معرفی کنم. گینزبرگ را باید خواند تا فهمید چه می‌گوید. چقدر راحت می‌گوید. من با گینزبرگ گریه کردم، خندیدم، فریاد زدم، بالا و پایین پریدم، زوزه کشیدم، زندگی کردم. امیدوارم این حس در ترجمه‌ها هم منتقل شده باشد.

ترجمه‌ی کتاب خیلی سریع انجام شد. در کمتر از یک هفته در خانه‌ی دوستی در شرق تهران و به تدریج، به لطف ساقی قهرمان و با استفاده از دانش خیره‌کننده‌ی زبان انگلیسی او، تقریباً تمام اشکال‌های ترجمه‌ها رفع شد. باید کمی در مورد ترجمه‌ها توضیح بدهم. ترجمه‌های گینزبرگ که در اینترنت منتشر شده‌اند، مخصوصاً ترجمه‌های شعر بلند «زوزه»، از یک درد مشترک رنج می‌برند، همگی آن‌ها با زبانی شکسته نوشته شده‌اند و این اشتباه است. آلن گینزبرگ همان سنتی را در نوشتن دنبال می‌کند که والث ویتمن دنبال می‌کرد و ویلیام بلیک دنبال می‌کرد. هر سه تن از سنت نوشتاری «کتاب مقدس / The Holy Bible» پیروی می‌کنند. در این سنت ما اغلب با جمله‌های بلند توصیفی روبه‌رو هستیم که در آن مردم به زبان خودشان حرف می‌زنند. ولی هیچ کجا زبان غیررسمی نمی‌شود. شعر والث ویتمن کاملاً زبانی رسمی و عادی دارد. یک زبان نرم و ساده که در آن همه چیزی به سخن در می‌آید. گینزبرگ یا



بلیک هم از این سنت مجزا نیستند. گینزبرگ به طرز عجیب تحت تاثیر ویتمن و بلیک هر دو قرار داشته است. شعرهای او ترکیبی از جمله‌های کوتاه و بلند هستند که در زبانی ساده و معمولی بیان می‌شوند. برای همین هم تقریباً در تمام شعرها، زبان ساده و طبیعی استفاده شده است. زبانی که در آن توصیف‌ها و حرف زدن مهم است. در آن ما با یک مجموعه لات و عیاش بی‌سروپا روبه‌رو نیستیم. آدم‌های روبه‌روی ما، انسان‌های نسل بیت، از فرهیخته‌ترین انسان‌های جامعه هستند. خود گینزبرگ تحصیلات آکادمیک (البته نیمه کاره) از دانشگاه برکلی آمریکا دارد. این‌ها انسان‌هایی هستند که فرهنگ طبقه متوسط آمریکا را در نیمه دوم قرن بیستم اداره کردند. برخلاف چیزی که از گینزبرگ و دوستان‌اش نشان داده شده و به اشتباه به ما فهمانده شده، آن‌ها انسان‌هایی در جست‌جوی لذت صرف شهوانی نیستند. در واقعیت، آن‌ها انسان‌هایی در جست‌جوی فهمیدن هستند، در جست‌جوی دانستن و در جست‌جوی آگاهی. رسیدن به واقعیت. رسیدن به آزادی. رسیدن به شهروندی و حقوق آن. این چیزی است که نسل بیت فریاد می‌زند: خودت باش، خودت باش، خودت باش و زندگی کن.

امیدوارم در آینده، نسخه‌ی کامل‌تری از شعرهای آلن گینزبرگ را منتشر کنم. امیدوارم روند ترجمه‌ی کتاب‌های کوپیر ادامه داشته باشد و بتوانیم به تدریج، یک مجموعه‌ی منسجم از فرهنگ و هنر کوپیر را در اختیار همه‌ی فارسی‌زبانان ایرانی و غیرایرانی داشته باشیم. به امید روزهای آزاد و آرامی که بیایند.

با احترام و عشق

رامتین - ایران



آلن گینزبرگ در سال 1984 - نمایشگاه کتاب میامی

هر گونه نظری درباره‌ی این کتاب، برای مترجم کتاب مغتنم است. خواهشمندم که هر گونه نظر، بحث، ایراد و موضوعی که در مورد این کتاب در ذهن‌تان دارید را برای مترجم ارسال کنید، تا در چاپ‌های بعدی این اثر لحاظ شوند. با احترام رامتین

[www.ramtiin.blogspot.com](http://www.ramtiin.blogspot.com)

[ramtiin@gmail.com](mailto:ramtiin@gmail.com)

1 - پانوشتی برای زوزه

خدا! خدا! خدا! خدا! خدایا! خدایا! خدا! خدا! خدایا!

خدایا! خدا! خدا! خدا! خدا! خدایا!

جهان مقدس است! روح مقدس است! پوست مقدس است!

دماغ مقدس است! زبان و کیر و دست و

سوراخ کون مقدس است!

همه‌ی چیزها مقدس‌اند! همه‌ی کسی مقدس است! همه جایی

ابدالاباد است! هر روز جاودان است! همه‌ی مردها

حوری‌اند!

گدا و سرافیم به یک اندازه مقدس‌اند! دیوانه‌ی زنجیری همان قدر مقدس است که

روح من و تو مقدس است!

ماشین تحریر مقدس است شعر مقدس است صدا

مقدس است شنونده مقدس است شمع مقدس است!

مقدس پیتر است مقدس آلن است مقدس سلیمان است مقدس لوسین است مقدس

کاراک است مقدس هانکه است مقدس باررز است مقدس

کسّدی است مقدس، بدبخت ژنده‌پوش گم‌نام دردمند گدا است مقدس، آدمیزادهای

هولناک فرشته صفت‌اند!

مقدس مادر من است، توی تیمارستان! کیرهای

پدربزرگ‌های کنزاس سیتی مقدس است!

ساکسیفون ضجه‌زن مقدس است! رقص

آخرالزمان مقدس است! جازیس‌های ماری‌جوآنزده‌ی صلح و

دهل و مواد، مقدس‌اند!

انزوای آسمان‌خراش‌ها و پیاده‌روها مقدس است! کافه‌تریاهای

غلغله مقدس هستند! رودخانه‌های مرموز اشک، جاری زیر

زیر خیابان‌ها مقدس هستند!

خدای لم‌یلد و لم‌یولد مقدس است! بره‌ی چاق و چله‌ی

بورژوازی مقدس است! چوپان‌های خل انقلاب مقدس  
هستند! هر کسی که لس‌آنجلس را دوست دارد، لس‌آنجلس خودش را!  
مقدس نیویورک است مقدس سن‌فرانسیسکو است مقدس پیوریا و  
سیاتل است مقدس پاریس است مقدس تنجریس است مقدس مسکو است  
مقدس استانبول است!  
زمان در جاودانگی مقدس است جاودانگی در زمان مقدس است ساعت در مکان  
مقدس است بُعد چهارم مقدس است انترناسیونال پنجم مقدس است  
فرشتگی خدای بچه‌خوار مقدس است!  
دریا مقدس است صحرا مقدس است راه‌آهن مقدس است  
لکوموتیو مقدس است خواب‌نمایی‌ها مقدس است هزیان‌ها  
مقدس است معجزه‌ها مقدس است تخم چشم مقدس است  
ته دره مقدس است!  
بخشش مقدس است! عفو! محبت! اعتقاد! مقدس! مال ما!  
تن‌ها! مصیبت‌ها! جوانمردی‌ها!  
مقدس مهربانی روح است، سرشار از  
هوشی خارق‌العاده!

### *Footnote to Howl*

Holy! Holy! Holy! Holy! Holy! Holy! Holy! Holy!  
Holy! Holy! Holy! Holy! Holy! Holy!

The world is holy! The soul is holy! The skin is holy!  
 The nose is holy! The tongue and cock and hand  
 and asshole holy!  
 Everything is holy! everybody's holy! everywhere is  
 holy! everyday is in eternity! Everyman's an  
 angel!  
 The bum's as holy as the seraphim! the madman is  
 holy as you my soul are holy!  
 The typewriter is holy the poem is holy the voice is  
 holy the hearers are holy the ecstasy is holy!  
 Holy Peter holy Allen holy Solomon holy Lucien holy  
 Kerouac holy Huncke holy Burroughs holy Cas-  
 sady holy the unknown buggered and suffering  
 beggars holy the hideous human angels!  
 Holy my mother in the insane asylum! Holy the cocks  
 of the grandfathers of Kansas!  
 Holy the groaning saxophone! Holy the bop  
 apocalypse! Holy the jazzbands marijuana  
 hipsters peace & junk & drums!  
 Holy the solitudes of skyscrapers and pavements! Holy  
 the cafeterias filled with the millions! Holy the  
 mysterious rivers of tears under the streets!  
 Holy the lone juggernaut! Holy the vast lamb of the  
 middle class! Holy the crazy shepherds of rebell-  
 ion! Who digs Los Angeles IS Los Angeles!  
 Holy New York Holy San Francisco Holy Peoria &  
 Seattle Holy Paris Holy Tangiers Holy Moscow  
 Holy Istanbul!  
 Holy time in eternity holy eternity in time holy the  
 clocks in space holy the fourth dimension holy  
 the fifth International holy the Angel in Moloch!  
 Holy the sea holy the desert holy the railroad holy the  
 locomotive holy the visions holy the hallucina-  
 tions holy the miracles holy the eyeball holy the  
 abyss!  
 Holy forgiveness! mercy! charity! faith! Holy! Ours!  
 bodies! suffering! magnanimity!  
 Holy the supernatural extra brilliant intelligent  
 kindness of the soul!

## 2 - آمریکا

آمریکا من همه چیز را به تو دادم و حالا هیچی نیستم.

1956.

نمی‌توانم ذهنم را تحمل کنم.

آمریکا کی ما جنگ با بشریت را تمام می‌کنیم؟

برو با بمب‌های اتمات خودت را بگا!

من حالم خوب نیست مزاحم نشو.

تا وقتی حالم خوب نشود شعرم را نخواهم نوشت.

آمریکا کی تو فرشته می‌شوی؟

کی لباس‌هایت را در می‌آوری؟

کی از میان قبر به خودت نگاه می‌کنی؟

کی برای یک میلیون تروتسکیستی‌های خودت ارزش مند می‌شوی؟

آمریکا چرا کتاب‌خانه‌های تو لبریز از اشک شدند؟

آمریکا کی تخم‌مرغ‌هایت را به هند می‌فرستی؟

من از نیازهای احمقانه‌ی تو حالم به هم می‌خورد.

کی می‌توانم به سوپرمارکت بروم و چیزی که به نظرم

قشنگ می‌رسد را بخرم؟

آمریکا بعد از همه‌ی این‌ها این تو و منیم که عالی هستیم

نه دنیای بعدی.

نظام ماشینی تو برای من خیلی سنگین است.

تو کاری می‌کنی دلم بخواهد قدیس باشم.

راه دیگری هم برای حل و فصل این بحث باید وجود داشته باشد.

بارز به تانگریس رفته و فکر نکنم برگردد

این شوم است.

تو شوم هستی یا این فقط یک جور مسخرگی

دارم سعی می‌کنم به چیزی برسم.

دل مشغولی‌هایم را رها نخواهم کرد.

آمریکا این قدر زور نزن، می‌دانم دارم چی کار می‌کنم.

آمریکا شکوفه‌های آلو دارند می‌ریزند.

ماه‌هاست روزنامه‌ها را نمی‌خوانم، هر روز

یک نفر را به خاطر قتل به دادگاه می‌برند.

آمریکا من نسبت به شیرینی‌های ژله‌یی حس پرشوری دارم.

آمریکا من وقتی بچه بودم، عادت داشتم کمونیست باشم

و پشیمان هم نیستم.

هر وقتی که گیرم بیاید ماری‌جوآنا دود می‌کنم.

من روزها از صبح تا شب توی خانه‌ام می‌نشینم و به رزهای توی

گنجه نگاه می‌کنم.

وقتی به محله‌ی چینی‌ها رفتم مست بودم و با کسی نخواهیدم.

ذهنم می‌گوید می‌خواهد مشکلی پیش بیاید.

تو لابد دیدی من داشتم مارکس می‌خواندم.

روان‌کاوم فکر می‌کند من واقعا حالم خوب است.

من برای خدا دعا نمی‌خوانم.

من تصویرهایی عرفانی دیدم و لرزش‌هایی کیهانی بهم دست داد.

آمریکا من هنوز بهت نگفتم که تو با عمو

مکس چی کار کردی، وقتی از روسیه به آمریکا گریخت.

من دارم با تو حرف می‌زنم.

می‌خواهی همین جوری بگذاری که زندگی احساسات با

مجله‌ی تایمز اداره شود؟

مجله‌ی تایمز ذهنم را نگران کرده.

هر هفته آن را می‌خوانم.

هر بار که از دکه‌ی گوشه‌ی خیابان رد می‌شوم، طرح روی جلدش به من

خیره است.

آن را توی زیرزمین کتاب‌خانه‌ی عمومی بارکلی می‌خوانم.

همیشه به من درباره‌ی مسئولیت می‌گوید. مردان تجارت جدی

هستند. تولیدکنندگان فیلم جدی هستند.

همه جدی هستند به جز من.

به فکرم رسید من آمریکا هستم.

دوباره دارم با خودم حرف می‌زنم.

آسیا دوباره مقابل من بلند شده است.

من شانس چینی‌ها را ندارم.

بهتر است دوباره منابع ملی‌ام را بررسی کنم.

منابع ملی‌ام از دو نخ

ماری جووآنا شکل گرفته میلیون‌ها اندام جنسی یک

ادبیات مخفی غیرقابل چاپ که 1400 مایل در ساعت و

بیست-پنج-هزار تیمارستان را می‌پیماید.

هیچ چیزی درباره‌ی زندان‌هایم نمی‌گویم درباره‌ی میلیون‌ها

محروم که دارند توی گلدان‌هایم زندگی می‌کنند

زیر نور پانصد تا خورشید.

من فاحشه‌خانه‌ی فرانسه را برچیدم، فاحشه‌خانه‌های تانگریس

را هم برخواهم چید.



می‌خواهم رئیس‌جمهور باشم البته این واقعیت هم هست که

کاتولیک هستم.

آمریکا من چه طوری می‌توانم با این کس خلی تو

چیزی مقدس و ادبی بنویسم؟

من مثل هنری فورد به کارم ادامه می‌دهم، شعرهای من همان قدر

شخصی هستند که ماشین‌های فورد بودند حتا بیشتر انگار هر کدام

از کارها مال یک جنسیت مختلف باشند.

آمریکا من شعرهایم را هر کدام 2500 دلار به تو می‌فروشم 500 دلار

ارزان‌تر از شعر قدیمی خودت

آمریکا تو موونی را آزاد کن

آمریکا مواظب لویالیست‌های اسپانیایی باش

آمریکا ساککو و وان‌زیتی نباید بمیرند

آمریکا من پسرهای اسکاتس بروو هستم.

آمریکا وقتی من هفت سالم بود مامان من را به یک

ملاقات مخفی کمونیستی برد آن‌ها به ما گاربانزوس فروختند

هر دسته یک بلیط هر بلیط یک نیکل و

سخنرانی‌ها برای همه مجانی بود همه فرشته بودند و

در مورد کارگرها احساساتی شدند و این‌ها همه‌شان

بی‌غل و غش بودند تو نمی‌فهمی حزب توی

سال 1835 چه چیز خوبی بود اسکات نیرینگ یک پیرمرد

برجسته بود یک حزبی واقعی مادر بلور من را مجبور کرد

گریه کنم لحظه‌یی که اسرائیل آمد تر ساده و معمولی را دیدم. همه

باید جاسوس می‌شدند.

آمریکا تو واقعا نمی‌خواهی به جنگ بروی.

آمریکا این آن‌ها هستند روس‌های بد.

آن‌ها روس‌ها آن روس‌ها و آن چینی‌ها.

و آن روس‌ها.

روس‌ها می‌خواهند ما را زنده زنده بخورند. قدرت روس‌ها

را دیوانه کرده. روسیه می‌خواهد ماشین‌های ما را از توی

گاراژهای ما بیرون بکشد.

می‌خواهد شیکاگو را قاپ بزند. می‌خواهد یک ریترزدايجست

سرخ چاپ کند. می‌خواهد هواپیماهای ما به سیبری بروند.

دیوان‌سالاری گنده‌ی روسیه دارد پمپ‌بنزین‌های ما را

می‌چرخاند.

این خوب نیست. اوف‌ف. روسیه سرخ‌پوست‌ها را وادار کرده خواندن یاد بگیرند.

روسیه کاکاسیاهای گنده ما را می‌خواهد. هاااا. روسیه وادارمان کرده شانزده ساعت در

روز کار کنیم. کمک.

آمریکا این تقریبا جدی است.

آمریکا این تاثیری است که من از تماشای

تلویزیون گرفتم.

آمریکا این درست است؟

بهتر است کار را درست تمام کنم.

درست است که نمی‌خواهم به ارتش ملحق شوم یا

توی بخش‌های منظم کارخانه‌ها دستگاه‌های تراش را به کار بیندازم،

من نزدیک‌بین‌ام و در هر حال

روانی.

آمریکا من با شانه‌های کوییر خودم بار بار بر می‌دارم.



آلن گیزنبرگ و کورسو - دانشگاه برکلی

### *America*

America I've given you all and now I'm nothing.  
America two dollars and twentyseven cents January  
17, 1956.

I can't stand my own mind.  
America when will we end the human war?  
Go fuck yourself with your atom bomb.  
I don't feel good don't bother me.  
I won't write my poem till I'm in my right mind.  
America when will you be angelic?  
When will you take off your clothes?  
When will you look at yourself through the grave?  
When will you be worthy of your million Trotskyites?  
America why are your libraries full of tears?  
America when will you send your eggs to India?  
I'm sick of your insane demands.  
When can I go into the supermarket and buy what I  
    need with my good looks?  
America after all it is you and I who are perfect not  
    the next world.  
Your machinery is too much for me.  
You made me want to be a saint.  
There must be some other way to settle this argument.  
Burroughs is in Tangiers I don't think he'll come back  
    it's sinister.  
Are you being sinister or is this some form of practical  
    joke?  
I'm trying to come to the point.  
I refuse to give up my obsession.  
America stop pushing I know what I'm doing.  
America the plum blossoms are falling.  
I haven't read the newspapers for months, everyday  
    somebody goes on trial for murder.  
America I feel sentimental about the Wobblies.  
America I used to be a communist when I was a kid  
    I'm not sorry.  
I smoke marijuana every chance I get.  
I sit in my house for days on end and stare at the roses  
    in the closet.  
When I go to Chinatown I get drunk and never get laid.  
My mind is made up there's going to be trouble.  
You should have seen me reading Marx.  
My psychoanalyst thinks I'm perfectly right.  
I won't say the Lord's Prayer.  
I have mystical visions and cosmic vibrations.  
America I still haven't told you what you did to Uncle  
    Max after he came over from Russia.

I'm addressing you.  
Are you going to let your emotional life be run by  
    Time Magazine?  
I'm obsessed by Time Magazine.

I read it every week.  
Its cover stares at me every time I slink past the corner  
candystore.  
I read it in the basement of the Berkeley Public Library.  
It's always telling me about responsibility. Business-  
men are serious. Movie producers are serious.  
Everybody's serious but me.  
It occurs to me that I am America.  
I am talking to myself again.

Asia is rising against me.  
I haven't got a chinaman's chance.  
I'd better consider my national resources.  
My national resources consist of two joints of  
marijuana millions of genitals an unpublishable  
private literature that goes 1400 miles an hour  
and twenty-five-thousand mental institutions.  
I say nothing about my prisons nor the millions of  
underprivileged who live in my flowerpots  
under the light of five hundred suns.  
I have abolished the whorehouses of France, Tangiers  
is the next to go.  
My ambition is to be President despite the fact that  
I'm a Catholic.  
America how can I write a holy litany in your silly  
mood?  
I will continue like Henry Ford my strophes are as  
individual as his automobiles more so they're  
all different sexes.  
America I will sell you strophes \$2500 apiece \$500  
down on your old strophe  
America free Tom Mooney  
America save the Spanish Loyalists  
America Sacco & Vanzetti must not die  
America I am the Scottsboro boys.  
America when I was seven momma took me to Com-  
munist Cell meetings they sold us garbanzos a  
handful per ticket a ticket costs a nickel and the  
speeches were free everybody was angelic and  
sentimental about the workers it was all so sin-  
cere you have no idea what a good thing the  
party was in 1835 Scott Nearing was a grand  
old man a real mensch Mother Bloor made me  
cry I once saw Israel Amter plain. Everybody  
must have been a spy.  
America you don't really want to go to war.  
America it's them bad Russians.  
Them Russians them Russians and them Chinamen.

And them Russians.

The Russia wants to eat us alive. The Russia's power  
mad. She wants to take our cars from out our  
garages.

Her wants to grab Chicago. Her needs a Red *Readers'*  
*Digest*. Her wants our auto plants in Siberia.  
Him big bureaucracy running our fillingsta-  
tions.

That no good. Ugh. Him make Indians learn read.  
Him need big black niggers. Hah. Her make us  
all work sixteen hours a day. Help.

America this is quite serious.

America this is the impression I get from looking in  
the television set.

America is this correct?

I'd better get right down to the job.

It's true I don't want to join the Army or turn lathes  
in precision parts factories, I'm nearsighted and  
psychopathic anyway.

America I'm putting my queer shoulder to the wheel.

آن درخت گفت

من از این ماشین سفید زیر خودم خوش ام نمی آید

بوی گازوئیل می دهد.

درخت کناری اش گفت

اوه تو همه اش غر می زنی

تو روان پریشی

به هر حال خودت هم داری می بینی که این تو هستی که روی اش خم شدی.

### *Those Two*

That tree said

I don't like that white car under me,  
it smells gasoline

That other tree next to it said

O you're always complaining  
you're a neurotic

you can see by the way you're bent over.



4 - تو رو خدا

ارباب تو رو خدا می‌توانم گونه‌هایت را لمس کنم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم جلوی پاهایت زانو بزنم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم کمر جین آبی‌ات را باز کنم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم به شکم موطلائی‌ات خیره بشوم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم ران‌های‌ات را لخت به چشم ببینم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم لباس‌هایم را دریاورم بگذارم زیر صندلی‌ات  
ارباب تو رو خدا می‌توانم زانوها و روح تو را بیوسم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم لب‌هایم را به عضله‌های سفت ران‌های بی‌موی‌ات بچسبانم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم گوش‌ام را به شکم‌ات فشار بدهم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم دست‌هایم را دور کون سفیدات حلقه بزنم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم زیرشکم پر از پشم نرم طلائی‌ات را لیس بزنم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم سوراخ کون گل‌گون‌ات را زبان بزنم  
ارباب تو رو خدا می‌توانم صورتم را به تخم‌هایت بفشارم  
ارباب تو رو خدا به هم دستور می‌دهی روی زمین دراز بکشم  
ارباب تو رو خدا بگو بهم تا کیر کلفت‌ات را بخورم  
ارباب تو رو خدا دست‌های زبرات را روی کله‌ی نیمه کچل من بگذار  
ارباب تو رو خدا دهانم را بفشار روی قلب کیرت  
ارباب تو رو خدا صورت من را روی شکم‌ات بچسبان، با دست‌های قوی‌ات من را آرام بالا بکش  
تا وقتی که سفتی تو گلویم تا ته‌اش را پر کند  
تا وقتی که من تو را فرو برم و مزه‌ی گوشت خام‌خام کیر رگ کرده‌ی بشکه‌ای‌ات را بچشم تو رو خدا  
ارباب تو رو خدا شانم‌هایم من را پس بزن و به چشم‌هایم خیره شو، و وادارم کن  
روی میز خم بشوم  
ارباب تو رو خدا ران‌هایم را چنگ بزن و کون‌ام را توی مشتات بگیر  
ارباب تو رو خدا با دست زبرات گردن‌ام را نوازش کن، کف دست نرم‌ات را روی پشت‌ام پایین بیاور



ارباب تو رو خدا من را فشار بده، پاهایم روی صندلی، تا وقتی که سوراخ من نفس تف تو را مزه کند

و نوارش انگشت‌های تو را بچشد

ارباب تو رو خدا من را وادار کن بگویم ارباب تو رو خدا من را بکن الان من را بکن لطفن

ارباب تخم‌ها و کون‌ام را با وازلین شیرین چرب کن

ارباب تو رو خدا کیرات را با کرمی سفید مثل عاج مالش بده

ارباب تو رو خدا سر کیرات را به سوراخ لرزان من بگذار

ارباب تو رو خدا آرام فشاراش بده توو، بازوهایت دور سینه‌ام حلقه بزن

بازوهایت شکم‌ام را می‌فشارند، با انگشت‌هایت کیرم را لمس می‌کنی

ارباب تو رو خدا یک کم، یک کم، یک کم آن را توی من تکان بده

ارباب تو رو خدا خودت را توی کون من غرق کن

و ارباب تو رو خدا مجبورم کن ماتحت‌ام را تکان بدهم تا سوراخ من مال تو را کامل بخورد

تا کون من ران‌های تو را بغل کند، پشت‌ام را خم کنم

تا وقتی که تنها منم و علم شده‌ام و شمشیر تو در من می‌تپد

ارباب تو رو خدا درش بیاور و آرام دوباره توی کون من فرو برو

ارباب تو رو خدا دوباره یورش ببر و سرش را کمی بیرون بکش

ارباب تو رو خدا دوباره خودت من را بکن، لطفن من را بکن تو رو خدا

ارباب فرو کن تا ته، تا درد بگیرد این نرمی این نرمی من

نرمی من ارباب تو رو خدا با کون من عشق‌بازی کن، به بدن‌ام یک مرکز بده و من را مثل یک دختر

تا ته بکن

به نرمی من را در دست‌هایت بگیر ارباب، تو رو خدا من خود را از آنِ تو کرده‌ام

و صلیب داغ شیرین خودت را در من بران

تو تنهایی توی دین‌ور یا بروکلین انگشتی می‌کنی، یا یک دوشیزه‌ای را یک دختر

دهاتی‌ای را در پاریس می‌گایی

ارباب تو رو خدا وسیله‌ات را در من بران، قطره‌های شکیل سکسی، چکه‌های عرق‌گاییدن، لطافت

تن، سگ‌گایی خودت را سریع‌تن کن

سریع‌تر کن سریع‌تر کن

ارباب تو رو خدا من را روی میز به زوزه کشیدن وادار کن

زوزه بکش اوه ارباب تو رو خدا من را همان جوری بکن که توی

ضرب‌آهنگ‌هایت می‌لرزانی و وروجه وورجه کنان بیرون می‌کشی و دوباره شیرجه می‌دهی تو

تا وقتی سوراخ‌ام را شل کنم، سگی روی میز با وحشت لذت واق‌واق می‌کند تا عشق

ورزیده شود

ارباب تو رو خدا به من بگو سگ، الاغ وحشی، کون خیسو

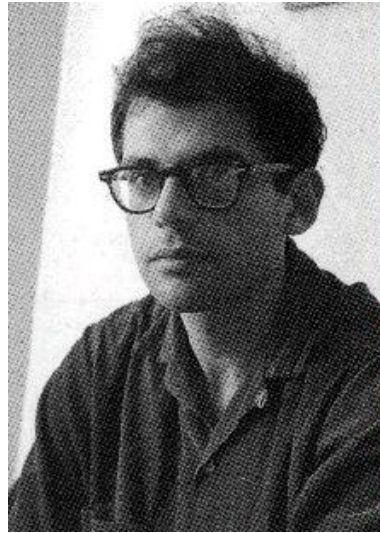
و من را خشن‌تر بگا، با کف دست‌هایت دور کله‌ام، چشم‌هایم را بپوشان

و بی‌رحم و سخت و کوبنده، توی این ماهی مرده فرو شو

و پنج ثانیه بلرز آن تو تا گرمای منی‌ات بیرون پاشد

دوباره و دوباره، آن را بلغزان آن تو تا وقتی من نام تو را فریاد بزنم که عاشقات هستم

ارباب تو رو خدا.



### *Please Master*

Please master can I touch your cheek  
please master can I kneel at your feet  
please master can I loosen your blue pants

please master can I gaze at your golden haired belly  
please master can I have your thighs bare to my eyes  
please master can I take off my clothes below your chair  
please master can I can I kiss your ankles and soul  
please master can I touch lips to your hard muscle hairless thigh  
please master can I lay my ear pressed to your stomach  
please master can I wrap my arms around your white ass  
please master can I lick your groin gurlled with blond soft fur  
please master can I touch my tongue to your rosy asshole  
please master may I pass my face to your balls,  
please master order me down on the floor,  
please master tell me to lick your thick shaft  
please master put your rough hands on my bald hairy skull  
please master press my mouth to your prick-heart  
please master press my face into your belly, pull me slowly strong thumbed  
till your dumb hardness fills my throat to the base  
till I swallow and taste your delicate flesh-hot prick barrel veined Please  
Mater push my shoulders away and stare in my eyes, & make me bend over  
the table  
please master grab my thighs and lift my ass to your waist  
please master your hand's rough stroke on my neck your palm down to my  
backside  
please master push me, my feet on chairs, till my hole feels the breath of  
your spit and your thumb stroke  
please master make my say Please Master Fuck me now Please  
Master grease my balls and hairmouth with sweet vaselines  
please master stroke your shaft with white creams  
please master touch your cock head to my wrinkled self-hole  
please master push it in gently, your elbows enwrapped round my breast  
your arms passing down to my belly, my penis you touch w/ your fingers  
please master shove it in me a little, a little, a little,  
please master sink your droor thing down my behind  
& please master make me wiggle my rear to eat up the prick trunk  
till my ass halves cuddle your thighs, my back bent over,  
till I'm alone sticking out, your sword stuck throbbing in me  
please master pull out and slowly roll onto the bottom  
please master lunge it again, and withdraw the tip  
please please master fuck me again with your self, please fuck me Please  
Master drive down till it hurts me the softness the  
Softness please master make love to my ass, give body to center, & fuck me  
for good like a girl,  
tenderly clasp me please master I take me to thee,  
& drive in my belly your selfsame sweet heat-rood  
you fingered in solitude Denver or Brooklyn or fucked in a maiden in Paris  
carlots  
please master drive me thy vehicle, body of love drops, sweat fuck  
body of tenderness, Give me your dogh fuck faster  
please master make me go moan on the table

Go moan O please master do fuck me like that  
in your rhythm thrill-plunge & pull-back-bounce & push down  
till I loosen my asshole a dog on the table yelping with terror delight to be  
loved

Please master call me a dog, an ass beast, a wet asshole,  
& fuck me more violent, my eyes hid with your palms round my skull  
& plunge down in a brutal hard lash thru soft drip-fish  
& throb thru five seconds to spurt out your semen heat  
over & over, bamming it in while I cry out your name I do love you  
please Master.



5- آوازهای پدر مرگ (پیرنشو، بخش پنجم)

هی پدر مرگ، من دارم به خانه پرواز می کنم

هی مرد بیچاره، تنها می‌مانی

هی بابای پیر، می‌دانم کجا دارم می‌روم

پدر مرگ، دیگر بیشتر گریه نکن

مامان اون جاست، زیر کف اتاق

برادر مرگ، حواس‌ات به مغازه باشد

عمه‌ی پیر مرگ استخوان‌هایت را نپوشان

عمو پیر مرگ ناله‌هایت را می‌شنوم

اوه خواهر مرگ شکوه‌هایت چقدر شیرین‌اند

اوه بچه‌های مرگ‌ها بروید نفس بکشید

سینه‌های هق‌هق کنان مرگ‌های‌تان را راحت‌تر می‌کنند

درد رفته است، اشک بقیه‌اش را پر می‌کند

نابغه مرگ هنرات تمام شده

معشوق مرگ تن‌ات از دست رفته

پدر مرگ من دارم به خانه بر می‌گردم

گوروی مرگ، گفته‌هاست حقیقت دارند

معلم مرگ ممنون تو هستم

که الهام بخش من شدی تا این آواز غم‌ناک را بنویسم

بودا مرگ، با تو هوشیار شدم

داهارما مرگ، ذهن تو تازه است

سانگها مرگ، کار را به پایان می‌بریم

رنج چیزیست که به دنیا آمد

غفلت سرگردانم کرد

حقیقت‌های اشک‌الود نمی‌توانم تحقیرتان کنم

نفس مرگ یک بار دیگر خداحافظ

زایشی که تو دادی هیچ رسا نبود

قلب من هنوز هم هست، زمان گواهی خواهد داد.



*Father Death Blues (Don't Grow Old, Part V)*

Hey Father Death, I'm flying home  
Hey poor man, you're all alone

Hey old daddy, I know where I'm going

Father Death, Don't cry any more  
Mama's there, underneath the floor  
Brother Death, please mind the store

Old Aunty Death Don't hide your bones  
Old Uncle Death I hear your groans  
O Sister Death how sweet your moans

O Children Deaths go breathe your breaths  
Sobbing breasts'll ease your Deaths  
Pain is gone, tears take the rest

Genius Death your art is done  
Lover Death your body's gone  
Father Death I'm coming home

Guru Death your words are true  
Teacher Death I do thank you  
For inspiring me to sing this Blues

Buddha Death, I wake with you  
Dharma Death, your mind is new  
Sangha Death, we'll work it through

Suffering is what was born  
Ignorance made me forlorn  
Tearful truths I cannot scorn

Father Breath once more farewell  
Birth you gave was no thing ill  
My heart is still, as time will tell.

6- یک ترانه‌ی شرقی

من از عشقی حرف می‌زنم که به ذهن می‌رسد:

ماه با وفا است، اگرچه نابیناست:

در افکاری حرکت می‌کند که نمی‌تواند بیان کند.

توجه عالی او را نومید ساخته است.

من هیچ‌وقت دریا را این‌قدر عمیق خواب ندیده بودم،

زمین را این‌قدر تیره، خوابم چقدر طولانی بود،

تبدیل به کودکی دیگر شده بودم.

بیدار شدم تا ببینم دنیا دارد وحشی می‌شود.

### *An Eastern Ballad*

I speak of love that comes to mind:  
The moon is faithful, although blind;  
She moves in thought she cannot speak.  
Perfect care has made her bleak.

I never dreamed the sea so deep,  
The earth so dark; so long my sleep,  
I have become another child.  
I wake to see the world go wild.



اگر می خواستم لباس هایم را بشویم، ایران چرک را می شستم  
ایالات متحده را توی لباس شویی می انداختم و ماشین را با صابون آیوری پر می کردم،  
آفریقا را می ساییدم، تمام پرنده ها و فیل ها را سر جای شان توی  
جنگل ها بر می گرداندم.

رود آمازون را می شستم و کارائیب و خلیج مکزیک نفتی را پاک می کردم،  
دودمه را از روی قطب شمال می زددم، تمام خطوط نفت را از آلاسکا تمیز می کردم،  
سفید کننده به بیابان های راکی و لوس آلاموس می زدم، تمام سدیم ها رخشان را از  
کانال عشق تصفیه می کردم

باران اسیدی روی پارتئون و اسفینکس را آب می کشیدم، لای و لجن را از  
لگن مدیترانه خالی می کردم تا دوباره نیلگون شود،  
یک کم از رنگ آبی را دوباره به آسمان راین بر می گرداندم، ابرها را کمی  
سفید می کردم طوری که سفیدی برفی دوباره به برف ها برگردد،  
هودسون تیمز و نی کر را پاک می کردم، کف صابون را دریاچه ی اِری کنار می زدم  
بعد آسیای گنده را یک جا می انداختم توی ماشین تا خون و  
ماده ی نارنجی اش شسته شود،

کل آت و آشغال روسیه و چین را می ریختم توی دستگاه آبگیر 1، پپای وراج  
پلیس ایالات مرکزی آمریکا را می چلاندم بیرون و  
کل سیاره را توی خشک کن می گذاشتم برای 20 دقیقه یا  
سالیان متمادی بچرخد تا تمیز بیرون بیاید.

1- در ایران معمول نبوده، ولی بعد از این که لباس را از ماشین لباسشویی در می آوردند، می ریختند توی ماشینی که آب لباس ها را می چلانند،  
اما خشک نمی کرد.

## *Homework*

If I were doing my Laundry I'd wash my dirty Iran  
I'd throw in my United States, and pour on the Ivory Soap,  
scrub up Africa, put all the birds and elephants back in  
the jungle,  
I'd wash the Amazon river and clean the oily Carib & Gulf of Mexico,  
Rub that smog off the North Pole, wipe up all the pipelines in Alaska,  
Rub a dub dub for Rocky Flats and Los Alamos, Flush that sparkly  
Cesium out of Love Canal  
Rinse down the Acid Rain over the Parthenon & Sphinx, Drain the Sludge  
out of the Mediterranean basin & make it azure again,  
Put some blueing back into the sky over the Rhine, bleach the little  
Clouds so snow return white as snow,  
Cleanse the Hudson Thames & Neckar, Drain the Suds out of Lake Erie  
Then I'd throw big Asia in one giant Load & wash out the blood &  
Agent Orange,  
Dump the whole mess of Russia and China in the wringer, squeeze out  
the tattletail Gray of U.S. Central American police state,  
& put the planet in the drier & let it sit 20 minutes or an  
Aeon till it came out clean



هوا تاریک است، شب غمگین است،  
بیدار خواب دراز کشیده‌ام و می‌نالم،  
هیچ‌کسی اهمیتی نمی‌دهد، وقتی یک مرد به سرش می‌زند:  
مرد پشیمان است، خدا خوش‌حال است.  
سایه به استخوان تبدیل می‌شود.

هر سایه‌یی اسمی دارد؛  
وقتی به مال خودم فکر می‌کنم، می‌نالم.  
شایعه‌هایی از شهرت شنیدم.  
نه از افتخار، که فقط از شرم.  
سایه به استخوان تبدیل می‌شود.

وقتی خجالت می‌کشم، از شادی گریه‌ام می‌گیرد،  
و خنده مثل سنگ از من فرو می‌ریزد:  
خنده‌ی سال‌خورده‌ی پسری  
که می‌بیند مرگ پیرنشدنی به چشم‌اش این قدر عشوه‌گر می‌آید.  
سایه به استخوان تبدیل می‌شود.

## *Refrain*

The air is dark, the night is sad,  
I lie sleepless and I groan.  
Nobody cares when a man goes mad:  
He is sorry, God is glad.  
Shadow changes into bone.

Every shadow has a name;  
When I think of mine I moan,  
I hear rumors of such fame.  
Not for pride, but only shame,  
Shadow changes into bone.

When I blush I weep for joy,  
And laughter drops from me like a stone:  
The aging laughter of the boy  
To see the ageless dead so coy.  
Shadow changes into bone.



## 9 - حزن

حالا ذهن پاک است  
مثل یک آسمان بی ابر.  
وقت آن رسیده که  
خانه‌ای در جنگل برای خودش بسازد.

چی کار کردم، به جز  
این که سرگردان  
در میان درخت‌ها  
پرسه بزنم و تماشا کنم؟ حالا می‌توانم  
بسازم: همسر،  
خانواده و پی چند تا  
همسایه بگردم.

وگر نه من  
از بی‌کسی هلاک خواهم شد  
یا از بی‌غذایی یا  
از رعدوبرق یا از حمله‌ی خرس  
(باید آتش را فرونشاند  
و خرس را خسته کرد.)

و یا شاید تصویری بسازم

از پرسه زدن‌هایم، یک تصویر

کوچک – زیارت‌گاهی در

حاشیه‌ی جاده که به مسافران

نشان بدهد که من این‌جا

زندگی کردم در جنگل

زندگی کردم

آسوده و بیدار.

### *A Desolation*

Now mind is clear  
as a cloudless sky.  
Time then to make a  
home in wilderness.

What have I done but  
wander with my eyes  
in the trees? So I  
will build: wife,  
family, and seek  
for neighbors.

Or I  
perish of lonesomeness  
or want of food or  
lightning or the bear  
(must tame the hart  
and wear the bear).

And maybe make an image  
of my wandering, a little  
image—shrine by the  
roadside to signify  
to traveler that I live  
here in the wilderness  
awake and at home.

## 10 - یک ترانه‌ی غربی

وقتی من مردم، عشق من، وقتی من مردم

قلب من که دست تو بود شکسته بود

هیچ وقت رنج عشقی این چنین بی‌دریغ را نکشیده بود

این طوری که حالا رنج می‌کشم و تحمل می‌کنم

وقتی من مردم، عشق من، وقتی من مردم.

وقتی من مردم، عشق من، وقتی من مردم

در هزارتویی بی‌انتها از نفس افتاده‌ام

که قرن‌ها مردمان در آن راه پیمودند،

هزارتویی بی‌انتها به عرض این دروازه

وقتی من مردم، عشق من، وقتی من مردم.

وقتی من مردم، عشق، وقتی من مردم

جنگی در هوای بالای سرم خواهد بود:

هر چیزی اتفاق بیفتد، همان‌جا اتفاق خواهد افتاد؛

فرشته‌یی در کنارم خواهد بود.

وقتی من مردم، عشق، وقتی من مردم.

*A Western Ballad*

When I died, love, when I died  
my heart was broken in your care;  
I never suffered love so fair  
as now I suffer and abide  
when I died, love, when I died.

When I died, love, when I died  
I wearied in an endless maze  
that men have walked for centuries,  
as endless as the gate was wide  
when I died, love, when I died.

When I died, love, when I died  
there was a war in the upper air:  
all that happens, happens there;  
there was an angel by my side  
when I died, love, when I died.



*Allen Ginsberg + Ed Sanders. Doffman*



## 11 - سلامی به جهان

تقدیم به برنده‌ی جایزه‌ی تاج گل طلایی فستیوال استراگا و بارد بین‌الملل در سال 1986

در مقابل دولت‌ها بایست، در مقابل خدا بایست.

وظیفه‌نشناس باش.

فقط چیزی را بگو که می‌دانیم و خیال می‌کنیم.

قطعیت‌ها مستبد هستند.

تغییر قطعی است.

ذهن معمولی شامل درک جاویدان می‌شود.

سرزندگی را مشاهده کن.

چیزی را توجه کن که توجهات را جلب می‌کند.

مچ خودت را موقع فکر کردن بگیر.

وضوح خود انتخاب کننده است.

اگر به کسی نشان ندهیم، آزاد هستیم هر چیزی را بنویسیم.

آینده را به خاطر داشته باش.

فقط خودت را نصیحت کن.

تا حد مرگ ننوش.

هر دو مولکول که جرینگی به هم می‌خورند به یک مشاهده‌گر نیاز دارند تا

یک داده‌ی علمی باشند.

بعد از انیشتین ابزار سنجش ظاهر یک پدیده را در دنیا مشخص می‌کند.

دنیا خیالی است.

والد ویتمن شخص را بزرگ می‌داند.

ما مشاهده‌گر هستیم، ابزار سنجش، چشم، خیال، شخص.

جهان شخص است.

درون مجمله به اندازه‌ی بیرون مجمله گسترده است.

ذهن ماورای زمین است.

«هر کدام روی تخت داشت با خودش تنهایی حرف می‌زد، صدایی در نمی‌آوردند.»

اولین فکر، بهترین فکر است.

ذهن خوش ترکیب است، هنر خوش ترکیب است.

حداکثر اطلاعات، حداقل تعداد سیلاب.

نحو موجز، صدایی استوار.

تکه پاره‌های عمیق اصطلاح‌های گفتاری، بهتر از بقیه.

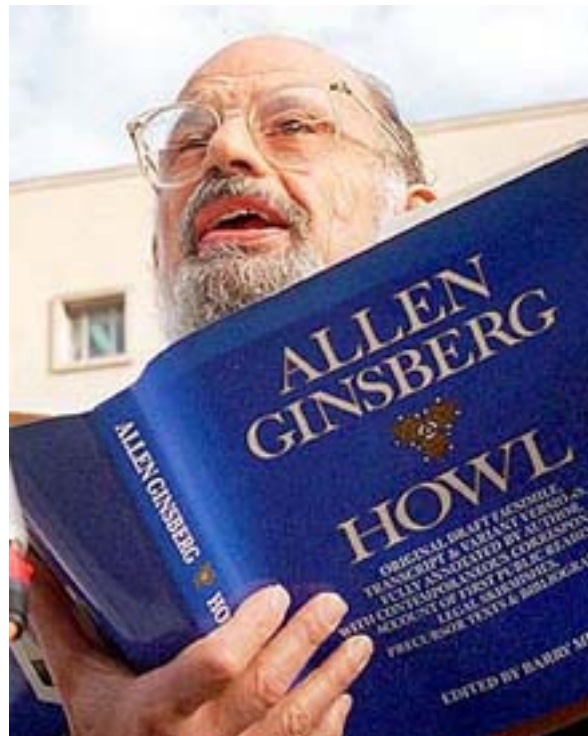
صامت‌ها کنار صدادارها معنی می‌دهند.

صدادارها را دوست داشته باش، صامت‌ها را تحسین کن.

هدف با آن چه چشم‌های زنانه‌اش مشاهده می‌کند، شناخته می‌شود.

دیگران می‌توانند بینایی‌شان را با چیزی که ما می‌بینیم بسنجند.

صداقت پارانویا را پایان می‌بخشد.



## *Cosmopolitan Greetings*

*To Struga Festival Golden Wreath Laureates  
& International Bards 1986*

Stand up against governments, against God.

Stay irresponsible.

Say only what we know & imagine.

Absolutes are coercion.

Change is absolute.

Ordinary mind includes eternal perceptions.

Observe what's vivid.

Notice what you notice.

Catch yourself thinking.

Vividness is self-selecting.

If we don't show anyone, we're free to write anything.

Remember the future.

Advise only yourself.

Don't drink yourself to death.

Two molecules clanking against each other requires an observer to become  
scientific data.

The measuring instrument determines the appearance of the phenomenal  
world after Einstein.

The universe is subjective.

Walt Whitman celebrated Person.

We Are an observer, measuring instrument, eye, subject, Person.

Universe is person.

Inside skull vast as outside skull.

Mind is outer space.

"Each on his bed spoke to himself alone, making no sound."

First thought, best thought.

Mind is shapely, Art is shapely.

Maximum information, minimum number of syllables.

Syntax condensed, sound is solid.

Intense fragments of spoken idiom, best.

Consonants around vowels make sense.

Savor vowels, appreciate consonants.

Subject is known by what she sees.

Others can measure their vision by what we see.

Candor ends paranoia.



## 12 - ترانه

وزن دنیا

عشقه.

زیر وزن

تنهایی،

زیر وزن

نارضایتی،

وزن،

وزنی که ما به دوش می کشیم

عشقه.

کی منکر می شود؟

در رویاها

بدن را

لمس می کند،

در ذهن

معجزه را

شکل می دهد،

در خیال پردازی

دلهره

تا در انسان

متولد شود ...

نگاهی به بیرون از قلب

سوزان از پاکدامنی ...

برای این که وزن زندگی

عشقه،

اما ما دل مرده

این وزن را

حمل می کنیم،

و باید استراحت کنیم

آخر سر

توی دست های عشق،

باید در دست های عشق

استراحت کنیم.

بی عشق

استراحتی نخواهد بود،

بدون رویاهایی

از

عشق

خوابی نخواهد بود ...

دیوانه باش یا دل سرد

دل مشغول فرشته ها یا

ماشین ها،

آخرین آرزویت

عشق است

نمی‌تواند تلخ باشد ...

منکر نمی‌شوی

اگر منکر شوی

تحمل نخواهی کرد:

وزنِ خیلی سنگینی است

... باید اهدا شود

بی هیچ عوضی

همان طور که فکر

اهدا می‌شود

به تنهایی

با تمام مزیت‌های

فراوان‌اش.

بدن‌های گرم

با هم

در تاریکی

می‌درخشند،

دست‌ها

به سمت مرکز

بدن حرکت می‌کنند،

پوست در شادمانی

می لرزد

و روح شادمان

مقابل چشمان می آید ...

آره، آره،

این چیزی است که

من می خواهم،

همیشه می خواستم،

همیشه می خواستم،

تا به بدنی

برگردم

که با آن

متولد شدم.





## *Song*

The weight of the world  
is love.

Under the burden  
of solitude,  
under the burden  
of dissatisfaction

the weight,  
the weight we carry  
is love.

Who can deny?

In dreams  
it touches  
the body,  
in thought  
constructs  
a miracle,  
in imagination  
anguishes  
till born  
in human--  
looks out of the heart  
burning with purity--  
for the burden of life  
is love,

but we carry the weight  
wearily,  
and so must rest  
in the arms of love  
at last,  
must rest in the arms  
of love.

No rest  
without love,  
no sleep  
without dreams  
of love--  
be mad or chill  
obsessed with angels  
or machines,

the final wish  
is love  
--cannot be bitter,  
cannot deny,  
cannot withhold  
if denied:

the weight is too heavy

--must give  
for no return  
as thought  
is given  
in solitude  
in all the excellence  
of its excess.

The warm bodies  
shine together  
in the darkness,  
the hand moves  
to the center  
of the flesh,  
the skin trembles  
in happiness  
and the soul comes  
joyful to the eye--

yes, yes,  
that's what  
I wanted,  
I always wanted,  
I always wanted,  
to return  
to the body  
where I was born.

## 13 - وقتی نور پدیدار شود

راست و پوست کنده خواهی گفت بزرگ خواهی شد دعا خواهی خواند تنها تو خواهی دانست  
وقتی نور پدیدار شود پسر، وقتی نور پدیدار شود  
آواز خواهی خواند عشق خواهی ورزید بهشت‌های آبی بالای سر را ستایش خواهی کرد  
وقتی نور پدیدار شود پسر، وقتی نور پدیدار شود  
نال خواهی کرد و گریه خواهی کرد و خودت را مریض خواهی کرد آه خواهی کشید  
خواهی خوابیدی خواب خواهی دید تنها خودت زبان خودت را خواهی فهمید  
وقتی نور پدیدار شود پسر، وقتی نور پدیدار شود  
خواهی آمد خواهی رفت سرگردان به پیش و به پس خواهی رفت  
ناامید به خانه بر خواهی گشت حیران که چرا اهمیت می دهی  
به لکننت خواهی افتاد دراز خواهی کشید از همه خواهی پرسید  
سرفه خواهی کرد لب و ر خواهی چید به در و دیوار لگد خواهی زد  
بالا خواهی پرید جیغ خواهی کشید تنه خواهی زد به دوستان از چپ و راست  
عریده خواهی کشید انکار خواهی کرد داد خواهی زد چشم‌هایم خشک اند  
غلت خواهی زد و تاب خواهی خورد کیر گنده‌ی شق خودت را نشان خواهی داد  
عشق خواهی ورزید و غصه خواهی خورد و یک روز  
همان طوری که سوت می‌زنی و لبخند می‌زنی باور خواهی کرد خدا تو را موجود ارزشمندی خلق کرده است  
موعظه خواهی کرد و خرامان با غرور بی پایان خواهی رفت  
مثل یک رودخانه ای پر موج در طول صحنه خواهی لغزید  
تند خواهی آمد یا آرام فرقی نخواهی کرد خودت هم نخواهی دانست  
وقتی نور پدیدار شود پسر، وقتی نور پدیدار شود.

### *When the Light Appears*

You'll bare your bones you'll grow you'll pray you'll only know  
When the light appears, boy, when the light appears  
You'll sing & you'll love you'll praise blue heavens above  
When the light appears, boy, when the light appears  
You'll whimper & you'll cry you'll get yourself sick and sigh  
You'll sleep & you'll dream you'll only know what you mean  
When the light appears, boy, when the light appears  
You'll come & you'll go, you'll wander to and fro  
You'll go home in despair you'll wonder why'd you care  
You'll stammer & you'll lie you'll ask everybody why  
You'll cough and you'll pout you'll kick your toe with gout  
You'll jump you'll shout you'll knock you're friends about  
You'll bawl and you'll deny & announce your eyes are dry  
You'll roll and you'll rock you'll show your big hard cock  
You'll love and you'll grieve & one day you'll come believe  
As you whistle & you smile the lord made you worthwhile  
You'll preach and you'll glide on the pulpit in your pride  
Sneak & slide across the stage like a river in high tide  
You'll come fast or come on slow just the same you'll never know  
When the light appears, boy, when the light appears



## 14 - عضله‌ی گرفته (اسفنکتر)

امیدوارم سوراخ کون قدیمی خودم تحمل کند  
60 سال تمام بیشتر وقت‌ها خوب کارش را کرده بود  
حالا گیرم توی بولیویا یک عمل روی چاکاش داشتیم  
از بیمارستان آلتیپلانو جان سالم به در برد -

یک کم خون، بدون پولیپ، گاه به گاه

یک بواسیر کوچولو

فعال، مشتاق، پذیرای

بطری، کیر، شمع، هویج

موز و انگشت‌ها ...

حالا ایدز کمی خجالتی‌اش کرده، اما هنوز مشتاق

خدمت هست -

مدفوع بیرون می‌زند و رفیق ارگاسمیک کاندوم پوشیده

داخل می‌شود -

هنوز عضله‌ی نرم، ولی حالا لاستیکی،

بی هیچ شرمی باز به روی لذت

اما تا 20 سال دیگر کی می‌داند،

رفقای قدیمی پا به سن گذاشته هر جایی‌شان یک دردی گرفته -

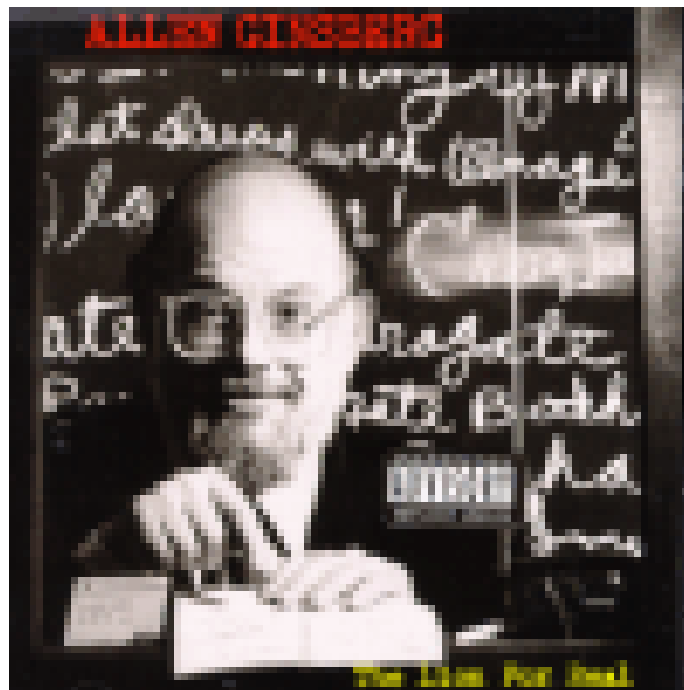
گردن، پروستات، شکم، مفصل ...

اما امیدوارم سوراخ قدیمی تا مرگ

جوان بماند، ول و راحت.

## *Sphincter*

I hope my good old asshole holds out  
60 years it's been mostly OK  
Tho in Bolivia a fissure operation  
survived the *altiplano* hospital--  
a little blood, no polyps, occasionally  
a small hemorrhoid  
active, eager, receptive to phallus  
coke bottle, candle, carrot  
banana & fingers -  
Now AIDS makes it shy, but still  
eager to serve -  
out with the dumps, in with the condom'd  
orgasmic friend -  
still rubbery muscular,  
unashamed wide open for joy  
But another 20 years who knows,  
old folks got troubles everywhere -  
necks, prostates, stomachs, joints--  
Hope the old hole stays young  
till death, relax



وقتی من بمیرم

برایم مهم نیست چی سر بدن ام می آید

خاکسترش را به هوا بپاشید، یا روی رودخانه‌ی شرقی پخش اش کنید،

توی یک ظرف خاکستر توی الیزابت نیوجرسی بگذارید، یا توی گورستان بانی‌آی اسرائیل دفن اش کنید،

اما من یک مراسم تدفین باشکوه می‌خواهم

کلیسای جامع سنت پتریک، کلیسای سنت مارک، بزرگ‌ترین کنیسه

توی منهتن

اول خانواده‌ام هستند، برادر، خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها، نامادری پیر و چابکم ادیث

96 ساله، عمه هونی از اولد نیومارک،

دکتر جوئل، دختر عمو میندی، برادر ژنه یک چشم یک گوش، خواهر شوهر

کانی بلوند، پنج‌تا برادرزاده، برادرناتنی و خواهرها و

نوه‌های‌شان،

رفیق پیترو اورلوفسکی، پرستارها روزن تال و هیل، بیل مورگان ...

بعدش، معلم روح خیال‌ها ترونک‌پا وازراچاری، گلیک رینپوچ،

آن‌جا ساکایانگ می‌پام، دلایی لامای هوشیار که گاه به آمریکا می‌آید،

سات‌چای‌تاناندا سوامی

شیواناندا، دهوراهاوا بابا، کارماپای شانزدهم، دودجام رین‌پوچ،

ارواح کاتاگیری و سوزوکی روشی

باکر، والن، دیادو لوری، اوونجگ، فرایل، کوپلی‌یو روشیش مو سفید،

لاما تارچن ...

بعد، مهم‌تر از همه، معشوق‌های نیم قرن زندگی

یک دو جین، صدتا، بیشتر، دوستان قدیمی کچل و ثروتمند

پسرهای جوان که جدیداً عریان توی تخت ملاقات‌شان کردم، جمعیت از دیدن هم تعجب می‌کنند

بی‌شمار، صمیمی، از خاطرات‌ها برای هم می‌گویند

«بهم مکاشفه را یاد داد، حالا من یک قدیمی هستم که توانسته هزار روز

به عقب برگردد...»

«من توی ایستگاه‌های مترو موسیقی می‌نواختم، من استریت هستم، اما عاشق او بودم

او هم عاشق من بود.»

«من توی 19 سالگی بیشتر از هر کسی از او عشق را احساس کردم»

«زیر پتو دراز می‌کشیدیم غیبت می‌کردیم، شعرهای مرا می‌خواندیم، همدیگر را شکم به شکم بغل

می‌کردیم و می‌بوسیدیم

دست‌های مان دور هم‌دیگر»

«من همیشه وقتی توی تخت می‌رفتم شورت پایم بود و صبح

لباس زیرم روی زمین افتاده بود.»

«مدل ژاپنی، همیشه می‌خواست کون من را مثل یک ارباب صاحب بشود.»

«ما تمام شب را در مورد کاراک و کسادی حرف می‌زدیم، نشسته بودا نشسته، بعد

توی تخت سایز کاپیتان او با هم می‌خوابیدیم.»

«به‌نظر می‌رسید نیاز وحشتناکی به توجه دارد، خیلی زشت بود که آدم دل‌اش را شاد نکند.»

«من تنها بودم هیچ‌وقت قبل‌اش با کسی لخت توی تخت نخوابیده بودم، آن‌قدر ملایم با من که

دل‌م ریخت وقتی

انگشت‌اش را در امتداد نوک سینه‌ام تا شکم و کون‌ام لغزاند...»

«کل چیزی که می‌خواستم این بود که چشم بسته دراز بکشم، با دهن و انگشت‌هایش روی

کمرم کاری با من کرد که آبم آمد.»

«اوه چه جوری می‌رفت تو، با چه شدتی.»

به این ترتیب غیبت‌های معشوق‌های 1948 هست، روح نیل کسادی می‌آید



شگفتی ... «تو هم؟ اما من فکر می‌کردم که تو استریت هستی.»

«هستم اما کینزبرگ استثنا بود، به یک دلایلی راضی‌ام می‌کرد.»

«یادم رفته بود استریت بودم گی بودم کوئیر بودم یا فقط مسخره‌ام، خودم بودم، ظریف

و مهربان بودم تا او سرم را بیوسد،

پیشانی‌ام گلویم قلبام را بیوسد، وسط شکم‌ام، روی کیرام را بیوسد،

زبان‌اش سوراخ‌ام را قلقلک می‌داد.»

«من شعر خواندن‌اش را دوست داشتم "اما از پشت سرم همیشه می‌شنوم / کالسکه‌ی بال‌دار

زمان حریص نزدیک می‌شود" سرها کنار هم، چشم توی چشم، روی بالشت ...»

بین معشوق‌ها یک جوان خوشگل بهم‌ریخته پشت سر جمع شلوغ می‌کند

«من توی کلاس شعر او بودم، یک پسر 17 ساله، برای کاری به آپارتمان

بدون آسانسور او رفتم،

نمی‌خواستم، گول‌ام زد، کاری کرد که آبم آمد، رفتم خانه، دوباره

هیچ وقت او را ندیدیم، هیچ وقت نمی‌خواستم که ...»

یک پیرمرد آراسته می‌گوید، «نمی‌توانست راست کند، اما عاشق من بود،

همیشه مطمئن می‌شد که من آبم بیاید.»

این جمع، بیش از همه شگفت‌زده، سربلند که در مکان رسمی تشریفات حضور داشته‌اند ...

بعد شاعرها و موسیقی‌دان‌ها می‌آیند ... گروه به‌هم ریخته‌ی موزیک پسرهای کالج ... ستاره‌های

راکِ پیر بیتلز، گیتاریست‌های باوفا، رهبر ارکستر کلاسیک گی،

آهنگ‌ساز گم‌نام جاز سنگین، ترومپت‌زن‌های شیک و پیک،

سیاه‌های نابغه‌ی پاپیون‌زده‌ی باس و بوق فرانسوی، ویلیون‌زن‌های خواننده‌ی

فولکلور با دوبرو و دایره‌ی زنگی و سازدهنی و ماندلین و

چنگ اتوماتیک و نی‌حلبی و کازو

بعد، هنرمند ایتالیایی روماتیک رئالیست درس عرفان خوانده‌ی هند رفته‌ی دهه‌ی 60،

شاعرنقاش‌های قدیمی فوو توسکان، طراح کلاسیک ماساچوست، سوررئال‌های

توخالی با همسرهای اروپایی، استاد نقاش‌های

فقیر ایالت‌های جنوبی آمریکای با دفترهای طراحی و بتونه و رنگ روغن و آبرنگ

بعد معلم‌های دبیرستان می‌آیند، کتاب‌دارهای تنهای ایرلندی، کتاب‌بازهای

حساس، گروه‌های آزاد جنسی منفی باف، خانوم‌هایی از هر جنس

«بارها ملاقات‌اش کردم، هیچ وقت اسم من یادش نبود، به هر حال

دوست‌اش داشتم، یک هنرمند واقعی بود.»

«بعد از یائسگی دچار آشفتگی روانی شده بود، طنز شعر او من را از

بیمارستان و خودکشی نجات داد.»

«شنگول، نابغه، با رفتاری متواضع، یک هفته مهمان من توی تک‌اتاقم توی بوداپست بود،

ظرف می‌شست، سینک را هم می‌شست.»

هزاران کتاب‌خوان، «زوزه زندگی من را توی لیبرتی‌ویلِ الی‌نویس عوض کرد.»

«توی کالج معلم‌های ایالتی در مونت‌کلر دیدمش که درس می‌خواند و تصمیم داشت شاعر شود ...»

«او من را رو حشری می‌کرد، من با آواز راک توی گاراژ شروع کردم، شعرهایم را در شهر کنزاس می‌خواندم.»

«شعر کادیش او من را وادار کرد برای خودم و پدرم زنده توی نوادا، گریه کنم.»

«شعر پدر مرگ بعد از مرگ خواهرم در بوستن توی سال 1982 آرام‌ام کرد.»

«من چیزهایی که یک مجله‌ی خبری از قول او نوشته بود را خواندم، ذهنم را تکان داد، فهمیدم به جز من هم

بقیه‌ی وجود دارد.»

شاعرهای کور و کر، سریع و چابک با حرکات تند دست دکلمه کردند،

بعد روزنامه‌نگارها، منشی‌های سردبیرها، کارگزارها، چهره‌نگارها و عکاس‌های

حرفه‌ی، منتقد‌های موسیقی راک، کارگرهای بامطالعه، تاریخ‌دان‌های

فرهنگ می‌آیند تا شاهد این مراسم تدفین تاریخی باشند

طرفداران پروپاقرص، شاعرها، بیت‌ها و دیده‌های پیر، خبرنگارهای

حرفه‌ی، عکاس‌های پاپارازی معروف، چشم‌چران‌های باهوش

همه می دانستند که بخشی از تاریخ هستند البته به جز خود «مرحوم»

که هیچ وقت دقیقاً نفهمید چه اتفاقی دارد می افتد، حتا وقتی که زنده بودم.



**Bob Dylan and Allen Ginsberg at Jack Kerouac's grave, Lowell, MA, 1975. PHOTO BY KEN REGAN. COURTESY: FULL COURT PRESS, NEW YORK.**

## *Death and Fame*

When I die  
I don't care what happens to my body  
throw ashes in the air, scatter 'em in East River  
bury an urn in Elizabeth New Jersey, B'nai Israel Cemetery  
But I want a big funeral  
St. Patrick's Cathedral, St. Mark's Church, the largest synagogue in  
Manhattan  
First, there's family, brother, nephews, spry aged Edith stepmother  
96, Aunt Honey from old Newark,  
Doctor Joel, cousin Mindy, brother Gene one eyed one ear'd, sister-  
in-law blonde Connie, five nephews, stepbrothers & sisters  
their grandchildren,  
companion Peter Orlovsky, caretakers Rosenthal & Hale, Bill Morgan--  
Next, teacher Trungpa Vajracharya's ghost mind, Gelek Rinpoche,  
there Sakyong Mipham, Dalai Lama alert, chance visiting  
America, Satchitananda Swami  
Shivananda, Dehorahava Baba, Karmapa XVI, Dudjom Rinpoche,  
Katagiri & Suzuki Roshi's phantoms  
Baker, Whalen, Daido Lorie, Qwong, Frail White-haired Kapleau  
Roshis, Lama Tarchen --  
Then, most important, lovers over half-century  
Dozens, a hundred, more, older fellows bald & rich  
young boys met naked recently in bed, crowds surprised to see each  
other, innumerable, intimate, exchanging memories  
"He taught me to meditate, now I'm an old veteran of the thousand  
day retreat --"  
"I played music on subway platforms, I'm straight but loved him he  
loved me"  
"I felt more love from him at 19 than ever from anyone"  
"We'd lie under covers gossip, read my poetry, hug & kiss belly to belly  
arms round each other"  
"I'd always get into his bed with underwear on & by morning my  
skivvies would be on the floor"  
"Japanese, always wanted take it up my bum with a master"  
"We'd talk all night about Kerouac & Cassady sit Buddhalike then  
sleep in his captain's bed."  
"He seemed to need so much affection, a shame not to make him happy"  
"I was lonely never in bed nude with anyone before, he was so gentle my  
stomach  
shuddered when he traced his finger along my abdomen nipple to hips-- "  
"All I did was lay back eyes closed, he'd bring me to come with mouth  
& fingers along my waist"

"He gave great head"  
 So there be gossip from loves of 1948, ghost of Neal Cassady commin-  
 gling with flesh and youthful blood of 1997  
 and surprise -- "You too? But I thought you were straight!"  
 "I am but Ginsberg an exception, for some reason he pleased me."  
 "I forgot whether I was straight gay queer or funny, was myself, tender  
 and affectionate to be kissed on the top of my head,  
 my forehead throat heart & solar plexus, mid-belly. on my prick,  
 tickled with his tongue my behind"  
 "I loved the way he'd recite 'But at my back allways hear/ time's winged  
 chariot hurrying near,' heads together, eye to eye, on a  
 pillow --"  
 Among lovers one handsome youth straggling the rear  
 "I studied his poetry class, 17 year-old kid, ran some errands to his  
 walk-up flat,  
 seduced me didn't want to, made me come, went home, never saw him  
 again never wanted to... "  
 "He couldn't get it up but loved me," "A clean old man." "He made  
 sure I came first"  
 This the crowd most surprised proud at ceremonial place of honor--  
 Then poets & musicians -- college boys' grunge bands -- age-old rock  
 star Beatles, faithful guitar accompanists, gay classical con-  
 ductors, unknown high Jazz music composers, funky trum-  
 peters, bowed bass & french horn black geniuses, folksinger  
 fiddlers with dobro tamborine harmonica mandolin auto-  
 harp pennywhistles & kazoos  
 Next, artist Italian romantic realists schooled in mystic 60's India,  
 Late fauve Tuscan painter-poets, Classic draftsman Massa-  
 chusets surreal jackanapes with continental wives, poverty  
 sketchbook gesso oil watercolor masters from American  
 provinces  
 Then highschool teachers, lonely Irish librarians, delicate biblio-  
 philes, sex liberation troops nay armies, ladies of either sex  
 "I met him dozens of times he never remembered my name I loved  
 him anyway, true artist"  
 "Nervous breakdown after menopause, his poetry humor saved me  
 from suicide hospitals"  
 "Charmant, genius with modest manners, washed sink, dishes my  
 studio guest a week in Budapest"  
 Thousands of readers, "Howl changed my life in Libertyville Illinois"  
 "I saw him read Montclair State Teachers College decided be a poet-- "  
 "He turned me on, I started with garage rock sang my songs in Kansas  
 City"  
 "Kaddish made me weep for myself & father alive in Nevada City"  
 "Father Death comforted me when my sister died Boston 1982"  
 "I read what he said in a newsmagazine, blew my mind, realized  
 others like me out there"  
 Deaf & Dumb bards with hand signing quick brilliant gestures

Then Journalists, editors's secretaries, agents, portraitists & photography aficionados, rock critics, cultured laborors, cultural historians come to witness the historic funeral  
Super-fans, poetasters, aging Beatnicks & Deadheads, autograph-hunters, distinguished paparazzi, intelligent gawkers  
Everyone knew they were part of "History" except the deceased who never knew exactly what was happening even when I was alive



## 16 - پنج صبح

شور و هیجانی که من را به بالای ابرها می کشاند

به میان فضایی خالص، بی زمان، و بله، جاودان

نفس بدل به کلمات می شود

دوباره به نفس تبدیل می گردد

در صد سال دویست سال

تقریباً نامیرا، درازای 26 قرن نفس کشیدن آهنگین

سافو ... ورای زمان، ساعت‌ها، امپراتوری‌ها، بدن‌ها، ماشین‌ها،

کالسکه‌ها، سفینه‌های فضایی، آسمان خراش‌ها، امپراتوری‌های ملی،

دیوارهای برنجی، کف‌های مرمرین، هنر اینکایی

ذهن ... اما این همه از کجا می آیند؟

الهام؟ تفکر عمیق راه نفس تو را باز می کند؟ خدا؟

نه، این‌ها را باور نکن، گیر مسئله‌ی بهشت و جهنم می شوی ...

قدرت گناه، که شب‌ها قلب را به طپش وا می دارد

ذهن را دست‌خوش سیلاب می کند، صدایش در شهرهای آینده

انعکاس می یابد، ابرشهرها یا

دهکده‌های زراعتی، غار محل تولد زئوس در دشت لاسای‌تای ... دهکده‌ی استژو

خانه‌ی کشاورزی، ایوان ورودی در کنزاس؟

بودا یک کمک است، اما به ذهن‌های معمولی قول هیچ نیروانایی را نمی دهد ...

قهوه، الکل، کوکائین، قارچ، ماری‌جوآنا، گاز خنده؟

نوح، این‌ها خیلی سنگین هستند سبکی، ذهن را تا بالای آسمان آبی می کشاند

توی صبح ماه می جایی که پرنده‌ها توی خیابان 21ام خواندن را آغاز می کنند ...

### *Five A.M.*

Elan that lifts me above the clouds  
into pure space, timeless, yea eternal  
Breath transmuted into words  
    Transmuted back to breath  
    in one hundred two hundred years  
nearly Immortal, Sappho's 26 centuries  
of cadenced breathing -- beyond time, clocks, empires, bodies, cars,  
chariots, rocket ships skyscrapers, Nation empires  
brass walls, polished marble, Inca Artwork  
of the mind -- but where's it come from?  
Inspiration? The muses drawing breath for you? God?  
Nah, don't believe it, you'll get entangled in Heaven or Hell --  
Guilt power, that makes the heart beat wake all night  
flooding mind with space, echoing through future cities, Megalopolis or  
Cretan village, Zeus' birth cave Lassithi Plains -- Otsego County  
    farmhouse, Kansas front porch?  
Buddha's a help, promises ordinary mind no nirvana --  
coffee, alcohol, cocaine, mushrooms, marijuana, laughing gas?  
Nope, too heavy for this lightness lifts the brain into blue sky  
at May dawn when birds start singing on East 12th street --  
Where does it come from, where does it go forever?





## 17 - سوپرمارکتی در کالیفرنیا

والد ویتمن، چقدر امشب ذهنم را پر کردی، زیر درختان توی خیابان فرعی قدم می‌زدم با سردرد و نیمه هوشیار به ماه کامل نگاه می‌کردم در نشئگی گرسنه‌ی خود، در جست‌جوی تصاویر بودم، رفتم توی یک میوه‌فروشی با چراغ‌های نئون، رویای ریزه‌کاری‌های صورت تو را می‌دیدم!

چه هلوها و چه سایه‌روشن‌هایی! خانواده‌ها دسته‌جمعی آمده بودند برای خرید شبانه! راه‌روها پر از شوهرها بود! همسرها سرگرم آووکادوها بودند، بچه‌ها روی گوجه‌فرنگی‌ها ولو بودند! ... و تو، گارسیا لورکا، تو داشتی آن پایین با هندوانه‌ها چی کار می‌کردی؟

والد ویتمن، تو را دیدم، بی‌بچه، پیرمردی تنها و پیر، بین گوشت‌ها توی یخچال سیخونک می‌زدی و حواس‌ات به پسرهای قصاب بود.

شنیدم از هر کدام‌شان می‌پرسیدی: کی بچه خوکه را کشته؟ قیمت موزها چقدره؟ تو فرشته‌ی من هستی؟

من بین توده‌ی درخشان قوطی‌ها ول می‌گشتم و تو را دنبال می‌کردم، و در رویایم کاراگاه مغازه حواس‌اش به من بود، دنبال‌ام بود.

ما توی یک دالان سر باز همراه هم توی

تنهایی تخیلی مان قدم می‌زدیم و آرتی‌شو مزه می‌کردیم، هر خوراکی لذیذ  
یخ‌زده‌ای را برای خودمان برمی‌داشتیم و هیچ وقت هم سراغ صندوق‌دار نرفتیم.

والت ویتمن، کجا داریم می‌رویم؟ درها را

تا یک ساعت دیگر می‌بندند. امشب دلت هوای

کجا را کرده است؟

(من سراغ کتاب‌ات رفتم و رویای سفر ادویسه‌یی خودمان در

سوپرمارکت را دیدم و احساس پوچی کردم.)

می‌توانیم تمام شب را توی خیابان‌های تنها قدم بزنیم؟

درخت‌ها سایه به سایه اضافه می‌کنند، چراغ‌های خانه‌ها خاموش می‌شوند،

هر دوی مان تنها خواهیم ماند.

می‌توانیم سالانه سالانه، در رویای از دست رفته‌ی آمریکای عجیب با عشق، سرزمین

کلبه‌ی ساکت‌مان، از کنار ماشین‌های آبی در ورودی خانه‌ها قدم بزنیم

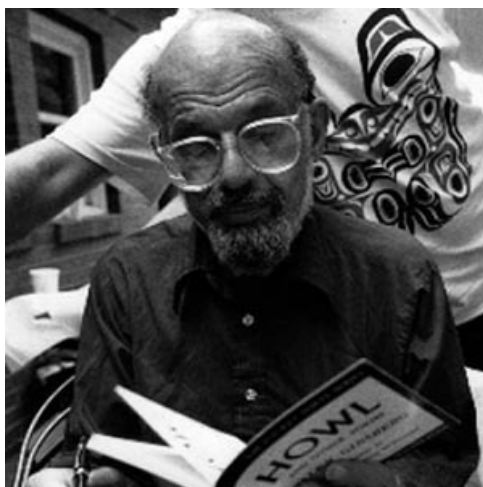
رد شویم؟

آه، پدر عزیز، ریش خاکستری، شجاع تنهای پیر -

معلم، آمریکای تو چگونه بود، وقتی چاریون کشتی‌اش را

متوقف کرد و تو از ساحل مه گرفته خارج شدی و ایستادی

تماشا کردی قایق در آب‌های تاریک ل‌ته محو شود؟



## *A Supermarket in California*

What thoughts I have of you tonight, Walt Whitman, for I walked down the sidestreets under the trees with a headache self-conscious looking at the full moon.

In my hungry fatigue, and shopping for images, I went into the neon fruit supermarket, dreaming of your enumerations!

What peaches and what penumbras! Whole families shopping at night! Aisles full of husbands! Wives in the avocados, babies in the tomatoes!--and you, García Lorca, what were you doing down by the watermelons?

I saw you, Walt Whitman, childless, lonely old grubber, poking among the meats in the refrigerator and eyeing the grocery boys.

I heard you asking questions of each: Who killed the pork chops? What price bananas? Are you my Angel?

I wandered in and out of the brilliant stacks of cans following you, and followed in my imagination by the store detective.

We strode down the open corridors together in our solitary fancy tasting artichokes, possessing every frozen delicacy, and never passing the cashier.

Where are we going, Walt Whitman? The doors close in an hour. Which way does your beard point tonight?

(I touch your book and dream of our odyssey in the supermarket and feel absurd.)

Will we walk all night through solitary streets? The trees add shade to shade, lights out in the houses, we'll both be lonely.

Will we stroll dreaming of the lost America of love past blue automobiles in driveways, home to our silent cottage?

Ah, dear father, graybeard, lonely old courage-teacher, what America did you have when Charon quit poling his ferry and you got out on a smoking bank and stood watching the boat disappear on the black waters of Lethe?

کون بوسی بخشی از صلح است  
آمریکا باید سوراخ کون زمین مادر را بیوسد  
سفیدها باید کون سیاهها را بیوسند، برای صلح و لذت،  
تنها راه صلح، کون بوسی است.

منظور از بوسیدن کون، نهایت کوچکی و فروتنی و ابراز زیردستی کردن است، نه معنای خایه‌مالی در زبان فارسی

### *Kissass*

Kissass is the Part of Peace  
America will have to Kissass Mother Earth  
Whites have to Kissass Blacks, for Peace & Pleasure,  
Only Pathway to Peace, Kissass.



## 19 - گل سوسن

آره، گل سرخ عزیز شیرین

آرزوی دست نیافتنی

... چقدر غمگین، هیچ راهی

برای تغییر سوسن فرهیخته‌ی مجنون

نیست، این واقعیتی

عیان است ...

و پوست وحشتناک

گلیگ‌ها ... چقدر الهام‌بخش است

که این گونه دراز کشیده در اتاق

نشیمن، مست و عریان و رویا باف باشی

در غیبت

برق ...

دوباره و دوباره نوک ریشه‌های سوسن را

بجوی

تقدیری خاکستری ...

غلتیدن میان نسل

کاناپه‌ی نقش گل‌دار

مثل این که در ساحل آردین باشی ...

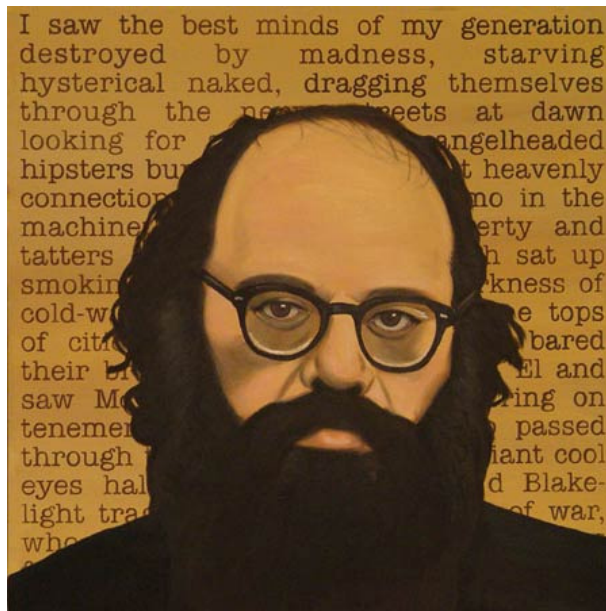
تنها رز من امشب

## *An Asphodel*

O dear sweet rosy  
unattainable desire  
...how sad, no way  
to change the mad  
cultivated asphodel, the  
visible reality...

and skin's appalling  
petals--how inspired  
to be so Iying in the living  
room drunk naked  
and dreaming, in the absence  
of electricity...  
over and over eating the low root  
of the asphodel,  
gray fate...

rolling in generation  
on the flowery couch  
as on a bank in Arden--  
my only rose tonite's the treat  
of my own nudity.



## 20 – طبقه‌ی چهارم، پایین، بالا، تمام شب نامه می‌نوشتیم

کبوترها بال‌های‌شان را روی سقف مسی کلیسا می‌تکانند  
بیرون از پنجره‌ی اتاق‌ام، آن‌ور خیابان، پرندہ‌یی روی یک صلیب نشسته است،  
ابره‌ای آبی-خاکستری شهر را دید می‌زند. رودخانه‌ی لری  
من ساعت ده صبح خواهم آمد و عکس‌ات را خواهم گرفت. کبوترها،  
دارم عکس شماها را می‌گیرم. سپیدی سحر، دارم تو را می‌نویسم.  
خستگی‌ات را جاویدان می‌سازم، اتوبوس خیابان الف.  
آه افکار من! حالا برای همیشه باید به یک چیز فکر کنید!

### *Fourth Floor, Dawn, Up All Night Writing Letters*

Pigeons shake their wings on the copper church roof  
out my window across the street, a bird perched on the cross  
surveys the city's blue-grey clouds. Larry Rivers  
'll come at 10 AM and take my picture. I'm taking  
your picture, pigeons. I'm writing you down, Dawn.  
I'm immortalizing your exhaust, Avenue A bus.  
O Thought! Now you'll have to think the same thing forever!



## 21 - هایکو (هیچ وقت منتشر نشده)

چایی می نوشم

بدون شکر

- فرقی نمی کند

پرستو چپه

فضله می اندازد

- آه! مغز و تخم هایم

کله ی مایایی

در تنه ی چوبی شناور

- یک روزی نیویورک زندگی می کنم.

نگاهی به پشت سر

از گوشه ی شانہ

همه جا شکوفه های گیلاس.

هایکوی زمستانی

نام گل ها را

نمی دانم - حالا

باغام از دست رفته است.



پشه را زدم و  
از زیر دستم در رفت،  
چرا این کار را کردم؟

هایکو می‌خوانم و  
شاد نیستم،  
آرزوی نام‌ناپذیرها را دارم.

قورباغه‌یی شناور در  
توی شیشه‌ی الکل، داروخانه:  
باران تابستانی در پیاده‌روی خاکستری  
(از روی شی‌کی)

روی ایوان  
با شورت؛  
چراغ‌های اتوماتیک در باران.

یک سال دیگر  
دنیا را رد کرد،  
فرقی نمی‌کند.

اولین چیزی که  
در باغ قدیمی‌ام دنبال‌اش گشتم،

درخت گیلاس.

میز قدیمی‌ام:

اولین چیزی که در

خانه‌ام دنبال‌اش گشتم.

اولین دفتر خاطراتم:

اولین چیزی که توی کشوی

میز تحریر قدیمی‌ام

پیدا کردم.

روح مادرم:

اولین چیزی که

توی اتاق نشیمن پیدا کردم.

وسط ریش تراشیدن، دست نگهداشتم

اما چشم‌هایی که به من نگاه می‌کردند

همان‌جا توی آینه باقی ماندند.

مرد دیوانه

از توی فیلم‌ها بیرون آمد:

خیابان ساعت نهار.

شهرهایی پر از پسر

توی قبرهای شان:

و در این شهر ...

به پهلوی دراز کشیده

در بیهودگی:

نفس کشیدن با دماغ.

در طبقه‌ی پانزدهم

سگی استخوانی می‌جود -

غیث‌غیث تاکسی‌ها.

شق کردن در نیویورک

دیدار با یک پسر

در سان‌فرانسیسکو.

ماه روی سقف،

کرم‌ها توی باغ.

من این خانه را اجاره کردم.

(هایکو در حیاط پشتی کلبه‌ی در 1624 در خیابان میل‌وای، بارکلی 1955 سروده شدند، در حال خواندن جلد چهارم

«هایکو» اثر بلیث.)

*Haiku (Never Published)*

Drinking my tea  
Without sugar-  
No difference.

The sparrow shits  
upside down  
--ah! my brain & eggs

Mayan head in a  
Pacific driftwood bole  
--Someday I'll live in N.Y.

Looking over my shoulder  
my behind was covered  
with cherry blossoms.

Winter Haiku  
I didn't know the names  
of the flowers--now  
my garden is gone.

I slapped the mosquito  
and missed.  
What made me do that?

Reading haiku  
I am unhappy,  
longing for the Nameless.

A frog floating  
in the drugstore jar:  
summer rain on grey pavements.  
(after Shiki)

On the porch  
in my shorts;  
auto lights in the rain.

Another year  
has past-the world  
is no different.

The first thing I looked for  
in my old garden was  
The Cherry Tree.

My old desk:  
the first thing I looked for  
in my house.

My early journal:  
the first thing I found  
in my old desk.

My mother's ghost:  
the first thing I found  
in the living room.

I quit shaving  
but the eyes that glanced at me  
remained in the mirror.

The madman  
emerges from the movies:  
the street at lunchtime.

Cities of boys  
are in their graves,  
and in this town...

Lying on my side  
in the void:  
the breath in my nose.

On the fifteenth floor  
the dog chews a bone-  
Screech of taxicabs.

A hardon in New York,  
a boy  
in San Fransisco.

The moon over the roof,  
worms in the garden.  
I rent this house.

[Haiku composed in the backyard cottage at 1624  
Milvia Street, Berkeley 1955, while reading R.H.  
Blyth's 4 volumes, "Haiku."]

## 22 - تمام چیزی که شیر برد - یک ترانه

برگشتم خانه و یک شیر توی اتاق نشیمن بود ...

(اولین دست‌نویس "یک شیر واقعی")

یک شیر

توی جاده

به آمریکا رسید

آن دو تا به هم خیره شدند

دو تا صورت وسط دو راهی صحرا.

آمریکا فریاد زد

شیر غرید

آن‌ها روی هم پریدند

آمریکا هلاک پیروزی بود

با بمب‌ها، شعله‌افکان‌ها،

چاقوها چنگال‌ها زیردریایی‌هایش جنگید.

شیر آمریکا را خورد، کله‌اش را کند

و توی تپه‌های طلایی شلنگ‌انداز دور شد

این همه‌ی داستان آمریکا بود

البته به جز این‌که

الان آمریکا

*Making The Lion For All It's Got – A Ballad*

I came home and found a lion in my room...  
[First draft of "The Lion for Real" CP 174-175]

A lion met America  
in the road  
they stared at each other  
two figures on the crossroads in the desert.

America screamed  
The lion roared  
They leaped at each other  
America desperate to win  
Fighting with bombs, flamethrowers,  
knives forks submarines.

The lion ate America, bit off her head  
and loped off to the golden hills  
that's all there is to say  
about america except  
that now she's  
lionshit all over the desert.



## 23 – هام بام!

یک

روی سر کی بمب بریزیم؟  
آن‌ها را بمباران می‌کنیم!  
روی سر کی بمب بریزیم؟  
آن‌ها را بمباران می‌کنیم!  
روی سر کی بمب بریزیم؟  
آن‌ها را بمباران می‌کنیم!  
روی سر کی بمب بریزیم؟  
آن‌ها را بمباران می‌کنیم!



روی سر کی بمب بریزیم؟  
شما، شما را بمباران کنید!  
روی سر کی بمب بریزیم؟  
شما، شما را بمباران کنید!  
روی سر کی بمب بریزیم؟  
شما، شما را بمباران کنید!  
روی سر کی بمب بریزیم؟  
شما، شما را بمباران کنید!

حالا چی کار کنیم؟  
حالا کی را بمباران کنیم؟  
حالا چی کار کنیم؟  
حالا کی را بمباران کنیم؟  
حالا چی کار کنیم؟  
حالا کی را بمباران کنیم؟  
حالا چی کار کنیم؟  
حالا کی را بمباران کنیم؟

روی سر کی بمب بریزیم؟  
تو بکن! تو بمباران شان کن!  
روی سر کی بمب بریزیم؟  
تو بکن! تو بمباران شان کن!  
روی سر کی بمب بریزیم؟  
تو بکن! تو بمباران شان کن!

روی سر کی بمب بریزیم؟

تو بکن! تو بمباران شان کن!

روی سر کی بمب بریزیم؟

ما بمب می ریزیم! بمباران شان می کنیم!

روی سر کی بمب بریزیم؟

ما بمب می ریزیم! بمباران شان می کنیم!

روی سر کی بمب بریزیم؟

ما بمب می ریزیم! بمباران شان می کنیم!

روی سر کی بمب بریزیم؟

ما بمب می ریزیم! بمباران شان می کنیم!

روی سر کی بمب بریزیم؟

حالا تو را بمباران می کنیم!

روی سر کی بمب بریزیم؟

حالا تو را بمباران می کنیم!

روی سر کی بمب بریزیم؟

حالا تو را بمباران می کنیم!

روی سر کی بمب بریزیم؟

حالا تو را بمباران می کنیم!

دو

چرا بمباران کنیم؟

چرا نخواهیم بمباران کنیم؟

چرا بمباران کنیم؟

چرا نخواهیم بمباران کنیم؟

چرا بمباران کنیم؟

چرا نخواهیم بمباران کنیم؟

چرا بمباران کنیم؟

چرا نخواهیم بمباران کنیم؟

کی گفت بمب؟

کی گفت ما باید بمباران کنیم؟

کی گفت بمب؟

کی گفت ما باید بمباران کنیم؟

کی گفت بمب؟

کی گفت ما باید بمباران کنیم؟

کی گفت بمب؟

کی گفت ما باید بمباران کنیم؟

ما بمباران نمی کنیم!

ما بمباران نمی کنیم!

ما بمباران نمی کنیم!

ما بمباران نمی کنیم!

ما بمباران نمی کنیم!

ما بمباران نمی کنیم!

ما بمباران نمی کنیم!

سه

جنگ خیر و شر کار را تمام کرد  
گاگ و ماگاگ گاگ و ماگاگ  
جنگ خیر و شر کار را تمام کرد  
گاگ و ماگاگ گاگ و ماگاگ  
گاگ و ماگاگ گاگ و ماگاگ  
جنگ خیر و شر کار را تمام کرد  
گاگ و ماگاگ گاگ و ماگاگ

آرماگدون برای همه

گاگ و ماگاگ گاگ و ماگاگ

آرماگدون برای همه

گاگ و ماگاگ گاگ و ماگاگ

گاگ و ماگاگ گاگ و ماگاگ

گاگ ماگاگ گاگ ماگاگ

گاگ و ماگاگ گاگ و ماگاگ

گاگ ماگاگ گاگ ماگاگ

گاگ ماگاگ گاگ ماگاگ

گاگ ماگاگ گاگ ماگاگ

گاگ ماگاگ گاگ ماگاگ

گاگ ماگاگ گاگ ماگاگ

کینزبرگ می گوید گاگ و ماگاگ

جنگ خیر و شر کار را تمام کرد.



*Hum Bom!*

I

Whom bomb?  
We bomb them!  
Whom bomb?  
We bomb them!  
Whom bomb?  
We bomb them!  
Whom bomb?  
We bomb them!

Whom bomb?  
You bomb you!  
Whom bomb?  
You bomb you!  
Whom bomb?  
You bomb you!  
Whom bomb?  
You bomb you!

What do we do?  
Who do we bomb?  
What do we do?  
Who do we bomb?  
What do we do?  
Who do we bomb?  
What do we do?  
Who do we bomb?

What do we do?  
You bomb! You bomb them!  
What do we do?  
You bomb! You bomb them!  
What do we do?  
We bomb! We bomb them!  
What do we do?  
We bomb! We bomb them!

Whom bomb?  
We bomb you!  
Whom bomb?  
We bomb you!  
Whom bomb?  
You bomb you!  
Whom bomb?  
You bomb you!

*May 1971*

## II

Why bomb?  
We don't want to bomb!  
Why bomb?  
We don't want to bomb!  
Why bomb?  
You don't want to bomb!  
Why bomb?  
You don't want to bomb!

Who said bomb?  
Who said we had to bomb?  
Who said bomb?  
Who said we had to bomb?  
Who said bomb?  
Who said you had to bomb?  
Who said bomb?

Who said you had to bomb?

We don't bomb!  
We don't bomb!  
We don't bomb!  
We don't bomb!  
We don't bomb!  
We don't bomb!  
We don't bomb!  
We don't bomb!

*for Don Cherry and Elvin Jones  
New York, June 16, 1984*

III

Armageddon did the job  
Gog & Magog Gog & Magog  
Armageddon did the job  
Gog & Magog Gog & Magog  
Gog & Magog Gog & Magog  
Armageddon does the job  
Gog & Magog Gog & Magog  
Armageddon does the job

Armageddon for the mob  
Gog & Magog Gog & Magog  
Armageddon for the mob  
Gog & Magog Gog & Magog

Gog & Magog Gog & Magog  
Gog Magog Gog Magog  
Gog & Magog Gog & Magog  
Gog Magog Gog Magog

Gog Magog Gog Magog  
Gog Magog Gog Magog  
Gog Magog Gog Magog  
Gog Magog Gog Magog

Ginsberg says Gog & Magog  
Armageddon did the job.

*February - June 1991*

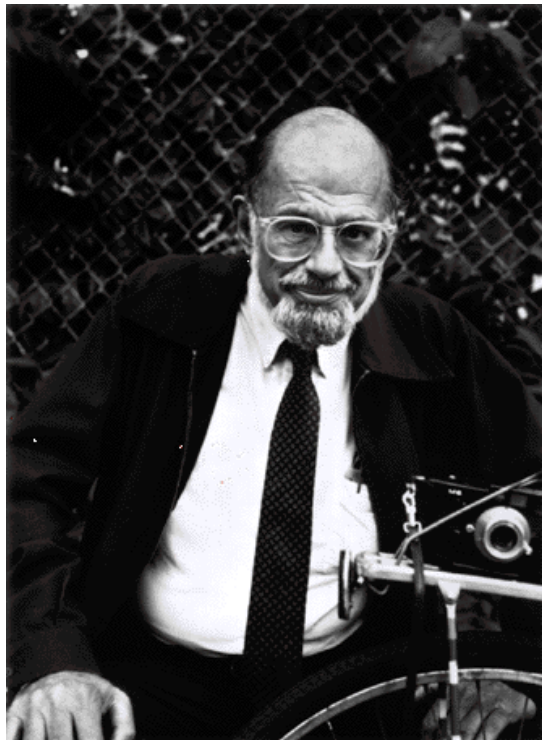


حالا خیال پنهان خودم را می نویسم، تصویر غیرممکن صورت خدا:  
 رویایی در کار نبود، بیدار توی هارلم روی یک کاناپه‌ی معرکه دراز کشیده بودم  
 بی هیچ حسی جلق زده بودم، و نیمه عربان کتابی باز از بلیک روی  
 پاهایم بود، داشتم می خواندم  
 نگاه کن و ببین! هیچ فکری توی سرم نبود و صفحه را برگرداندم و به یک گل آفتاب گردان زنده  
 خیره شدم

و صدایی شنیدم، صدای بلیک بود، داشت اثری سفالین را می خواند:  
 صدایی از میان صفحه به گوش پنهان من رسید که هیچ وقت قبلا شنیده نشده بود -  
 چشم‌ام افتاد به پنجره، بیرون توی آسمان بی پایان و جاودانگی  
 دیوارهای سرخ ساختمانی سوسو می زدند  
 نور خورشید بر جهان می تابید، آپارتمان‌های هارلم میان جهان ایستاده بودند -  
 هر آجر و ردیف آغشته به هوش شده بود مثل یک صورت زنده‌ی عظیم -  
 مغز بزرگ در برهوتی شکفته و هراس ناک بود! پدر! محتاط می نگریست و  
 منتظر روح من بود!

پسرم! پسرم! نسل‌هایی بی پایان من را به یاد دارند! پسرم! پسرم!  
 زمان با تشویش در گوش‌هایم زوزه می کشد!  
 پسرم! پسرم! پدرم می گریست و من را در دست‌های مرده‌اش به آغوش کشیده بود.

Now I'll record my secret vision, impossible sight of the face of God:  
It was no dream, I lay broad waking on a fabulous couch in Harlem  
having masturbated for no love, and read half naked an open book of Blake  
on my lap  
Lo & behold! I was thoughtless and turned a page and gazed on the living  
Sun-flower  
and heard a voice, it was Blake's, reciting in earthen measure:  
the voice rose out of the page to my secret ear never heard before-  
I lifted my eyes to the window, red walls of buildings flashed outside,  
endless sky sad Eternity  
sunlight gazing on the world, apartments of Harlem standing in the  
universe--  
each brick and cornice stained with intelligence like a vast living face--  
the great brain unfolding and brooding in wilderness!--Now speaking  
aloud with Blake's voice--  
Love! thou patient presence & bone of the body! Father! thy careful  
watching and waiting over my soul!  
My son! My son! the endless ages have remembered me! My son! My son!  
Time howled in anguish in my ear!  
My son! My son! my father wept and held me in his dead arms.



حیاط راه‌آهن توی سن جوزه  
غمگین ول می‌گردم  
جلوی کارخانه‌ی تانکرسازی  
و روی یک نیمکت نشستم  
نزدیک آلونک سوزن‌بان.

یک گل روی علف‌های خشک دراز افتاده بود  
سوسن روی آسفالت  
گل مخوف علف‌های خشک  
فکر کردم ... ساقه‌ی ترد و  
شکننده‌یی دارد و  
جام گلی زردرنگ و کثیف  
خوشه‌یی مثل دست‌های تاج  
سلطنت مسیح، و بافه‌یی  
پنبه‌مانند و سفت  
که مثل یک برس استفاده شده‌ی اصلاح  
برای یک سال زیر گاراژ  
دراز کشیده باشد.

زرد، گل زرد و

گل صنعت،

گل زشت نوک‌تیز،

به هر حال یک گل،

با شکل رز زرد رنگ گندهیی

توی ذهن تو!

این گلِ جهان است!

### *In Back of the Real*

railroad yard in San Jose  
I wandered desolate  
in front of a tank factory  
and sat on a bench  
near the switchman's shack.

A flower lay on the hay on  
the asphalt highway  
--the dread hay flower  
I thought--It had a  
brittle black stem and  
corolla of yellowish dirty  
spikes like Jesus' inchlong  
crown, and a soiled  
dry center cotton tuft  
like a used shaving brush  
that's been lying under  
the garage for a year.

Yellow, yellow flower, and  
flower of industry,  
tough spiky ugly flower,  
flower nonetheless,  
with the form of the great yellow  
Rose in your brain!  
This is the flower of the World.

- Empty Mirror: Gates of Wrath (1947 – 1952)
- My Alba – 1953
- A Supermarket in California – 1955
- Howl and Other Poems – 1956
- America – 1956
- Death to Van Gogh's Ear! – 1957
- Kaddish and Other Poems – 1961
- Reality Sandwiches – 1963
- First Party at Ken Kesey's with Hell's Angels – 1965
- Wichita Vortex Sutra – 1966
- Planet News – 1969
- Xmas Gift – 1972
- Under the World There's a Lot of Ass a Lot of Cunt – 1973
- Who Runs America? – 1974
- Hospital Window – 1974
- We Rise on sun Beams and fall in the Night – 1974
- The Green Automobile (1953 – 1954)
- Mind Breaths All Over the Place (1972 – 1977)
- Sphincter – 1986
- Belief and Technique for Modern Prose



*Peter Onorby*

ALL THE HOUSE BELIEVERS

*Albert Einstein*

ماهنامه‌ی اینترنتی «چراغ» با هم‌کاری وب‌سایت «ضیافت» منتشر می‌کنند

کتاب هدیه‌ی نوروزی

## «خاکسترهای آبی»

یک شعر بلند

ژان پل دُواست



ترجمه: رامتین

ویرایش: ساقی قهرمان